

فصلنامه فصلنامه‌های درونی

سازمان جریبکهای فدائیان خلق ایران

(۴)

”مباحثه“

” در همه احزاب کارگری ، تشکیل جناح راست دارای ”
” رنگ کمتر یا بیشتر روشن ، یعنی جناحی که در ”مشی“ سازمانی ”
” خود ، بیانگر گرایش های اپورتونیسم خرده بورژوازی ”
” راست ، جنبه ناگزیر دارد . (لنین) ”

پیشگفتار

نقدی که تحت عنوان "مباحثه" پیش روی خوانندگان قرار دارد در حقیقت نیز مباحثه‌ای است که در طول بیش از چهار سال بین ما و گرایش اپورتونیستی حاکم بر تشکیلات ادامه داشته است.

"مباحثه" کیفرخواستی است علیه عملکرد این گرایش که باید در روند آتی خود، آن تفکرات تجاری حاکم بر چنین روشی را باز-شناسا ندوशलوده مناسبات نوینی را در تشکیلات پی افکند. مدخلی بر وارد شدن به یک بحث ایدئولوژیکی که با یداپورتونیسم را در شکلهای گوناگونش و در جزئی ترین ظواهرش افشا کند.

اما برخورد اپورتونیسم با خود "مباحثه" تبدیل به مباحثه دیگری شده که خروج از آن طنا بدار را سفت ترمی کرد. نقدی که چه به اعضای تشکیلات داده می‌شود و چه از دادن آن امتناع می‌شد، چه ادا می‌یافت و چه نیمه‌کاره‌ها می‌شد، پاسخ خود را در کنگره می‌خواست. اپورتونیسم برای پرهیز از وارد شدن به مباحثه و سرپوش گذاشتن بر حقایقی که در "مباحثه" روی آن دست‌گذاشته شده بود، نه تنها از ارائه آن به تشکیلات مطلقا خودداری ورزید بلکه طبق "سنت"، نجات خود را تنها در این دیدکه "مباحثه" را با نویسنده آن سربسته نیست کند! . از آذر ماه ۶۴ یعنی از هنگامی که این نقد در اختیار هیئت با صلاح "مبارزه ایدئولوژیکی" قرار گرفت، تمامی آنچه که در

عملکردچهارساله پورتونیسما زدیداعضا پنهان مانده بود، دریک چشم به هم زدن تبلور یافت وپیش روی اعضائی که این نقدنیز از آنها پنهان شده بود عریان گشت. توطئه گری، بها نه جوئی، تهدید بسه اخراج، اسلحه کشیدن و در نهایت نیز جمع آوری مثنی او باش برای به اجرا درآوردن حکم اخراج نویسنده در روز چهارم بهمن ماه ۶۴ که جای بحث آن در اینجا نیست.*

اپورتونیسمازمینه سازیهائی "لازم" تصمیم قطعی خود را پس از نزدیک به دو ماه برای مقابلها "مباحثه" و نویسنده آن گرفت. ساعت هشت صبح روز چهارم بهمن، فقط در چند کلمه، بر اساس ابلاغیه زیر خطاب به من اعلام شد که:

"رفیق سعید نوشته شما تحت عنوان مباحثه چون فاقد ضوابط و معیارهای مبارزه ایدئولوژیک می باشد به تشکیلات ارائه نخواهد شد."

کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

۶۴/۱۱/۳

به فاصله کمتر از یک ساعت بعد از این حکم، یعنی حدود ساعت ۹، حکم اخراج در مقابلم قرا رگرفت با یک ساعت فرصت که مقر سازمان منی را ترک کنم و الا... آری، والا همان چیزی اتفاق می افتاد که در ساعت ۳ بعد از ظهر همان روز اتفاق افتاد و "مباحثه" خود بخود تکمیل شد اما مباحثه دوم همچنان تا دادگاه تاریخ ادامه خواهد یافت. سعید

* تما ویری هر چند مختصرا ز این عملکرد و این روش تحت عنوان "در حاشیه مباحثه" در تاریخ سوم بهمن ماه به اپورتونیستهای حاکم بر تشکیلات، برای ثبت تاریخی ارائه شده که پس از فاجعه چهارم بهمن لازم است با جزئیات این فاجعه تکمیل گشته و در اختیار جنبش قرار گیرد. من در اولین فرصت به اینکار اقدام خواهم کرد.

رفقای کمیته مرکزی، مسئولین "پیشبرد" مبارزه ایدئولوژیک

از آنجا که در امر "پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک" جاری، زسمتان شده است که بر آن با شیدتا نظرات رفقا را نخست نگهدارید و پس از کامیابی در تهیه جوابیه لازم و در الصاق با آن، به تشکیلات ارائه نمائید، لذا به پیوست قسمتهای آماده شده از نوشته خود را در رابطه با مباحثات جاری، جهت ارائه به تشکیلات به شما تحویل میدارم. البته در فاصله زمانی که دست اندرکار نوشتن پاسخ خود به این قسمتها هستید تلاش خواهد شد ما بقی نیز در اختیارتان قرار گیرد.

سعید (حماد)

۱۳۶۴۵ ذرما ۲۲

"در همه احزاب کا رگری، تشکیل جناح
راست دارای رنگ کمتریابیشتر روشن،
یعنی جناحی که در "مشی" سا زمانی خود،
بیا نگرگرایش های اپورتونیسیم خـ رده
بورژواشی است، جنبه ناگزیر دارد،"
"لنین" - مجموعه آثار انگلیسی

در حالیکه بحران ناشی از فقدان پیوند ارگانیک و زنده میان بخشهای
مختلف و اندام های پراکنده سا زمان گسترش یافته، آثار زیانبار آن،
در عرصه های گوناگون زندگی و فعالیت تشکیلاتی ما، از جمله بشکل فرو
رفتن دروظه انفعال نسبت به مبارزه طبقاتی جاری، آسیب پذیری و
ناپایداری شرم آور "تشکیلاتی" در برابر ضربات پلیس سیاسی پدیدار
می گردد و مدام از قدرت تحرک و رزمندگی سا زمان، بعنوان مدعی رهبری
جنبش سراسری پرولتاریا و دیگر توده های زحمتکش جا معه کاسته می شود،
تا جایی که سا زمان به حد اکثر نظاره گر رویدادها و دنیا له و حوادث تبدیل
شده است. در شرایطی که این محدودیت دامنه عمل با رزترین جلوه های
خود را در نبود جزئی ترین گزارشات از زندگی و مبارزات کارگران و
سایر توده های تحت ستم، در نشریات و ارگانهای تبلیغاتی - سیاسی

سازمان می نمایند و بالاخره همزمان با
"گزارش" اخیر "مرکزیت" که آینه تمام نمای این بحران عمیق سازمانی
است، نیز در حالیکه برگزاری کنگره تاکنون معوق مانده، سازمان
بطور قطع در دستور قرار گرفته است، نوشته ای تحت عنوان "اپورتونیسیم
راست، اینبار در مسائل تشکیلاتی" الماق شده به نوشته دیگری، بسا
عنوان "اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی - اپورتونیسیم، در
مسائل تشکیلاتی" یکجا و همزمان، به تشکیلات داده شد.

از قرار معلوم، نوشته "اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی،
اپورتونیسیم در مسائل تشکیلاتی" چندی قبلتر از "اخیرا" توسط رفیق
فرید در نقد تفکر و نگارش حاکم بر "اساسنامه پیشنهادی مرکزیت" برای
ارائه به تشکیلات در اختیار کمیته مرکزی قرار گرفته بود. اما تا آماده
شدن "پاسخ" آن توسط رفیق توکل (اپورتونیسیم راست، اینبار در مسائل
تشکیلاتی)، از ارائه جداگانه و مستقل نوشته اول به داخل تشکیلات به
طور خودسرانه سربا زده شد. بهر حال اکنون هر دو نوشته بمشابه دو طرز
تفکر و نگارش در قبایل معضلات کنونی و اوضاع جاری سازمان، عسل و
ریشه های معضلات و اسباب ماندگاری آن پیش روی ما قرار دارند...

یک نظر، از نقد اوضاع کنونی تشکیلات، سبب و مناسبات عقب
مانده موجود و تفکر حاکم بر این مناسبات آغاز می کند. پوسیدگی این
مناسبات و و خامت بحران را نشان می دهد و ثابت می کند که اساسنامه
پیشنهادی مرکزیت، آئینه حال و بیا نگرگرنش در برابر اوضاع موجود
بوده، برکه روشنی است که هراس تنظیم کنندگان و مدافعینش را از
بخطرات دادن منافع ناچیز و حقیر جرگه و محفل آنها در فراروئی سازمان
به زندگی و فعالیت حزبی به نمایش می گذارد. منافع که با زتاب
تمایلات واپس گرایانه اقصا و طبقات غیر پرولتری جامعه میباشد و با هر
گونه پیشرفت و انکشاف در عرصه ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی دشمن

است و بر سر راه آن مانع ایجاد می‌کند.

نویسنده جزوه "اساسنامه پیشنهادی ر.ک.م، اپورتونیسیم..."، ضمن بررسی الزامات فراروئی به اشکال زندگی و فعالیت حزبی بعدسوان ضروریات مداخله فعال در مبارزه طبقاتی و سازماندهی هژمونی طبقه کارگر در خدمت سرنگونی بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بهره‌براری پرولتاریا، موانع چنین روندناگزیری را در سازمان مآماج قرار می‌دهد.

برعکس، رفیق توکل مدافع نظر دیگری است. او در مقام دفاع از "اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی" و در تلاش برای سرپوش نهادن بر مباحثات مطروحه از طرف رفیق فرید و جهت فرار از پیاپی سخگوشی روشن به مسائل شخصی، از همان نخستین سطور نوشته خود سعی می‌کند از طریق خلط میبحث آشکار و تاخت و تاز علیه ناقدین سیاست‌های مرکزیت نقش انکارناپذیر این ارگان را بمثابه عاملی موثر بل تعیین کننده که سازمان ما را به انفراد و اضمحلال سوق داده است، بی‌پوشاند. این از یکسو، او همچنین می‌کوشد تا امتناع لجوجانه خود را از ورود به یک مباحثه جدی پیرامون معضلات سازمان، با توسل به عبارت پردازیهای عوام‌فریبانه و جنجال‌آفرین و تماشاگویی و نیز برپا کردن طوفانی از اتهامات خلسق‌الساعه، پنهان سازد تا مگر اصل مطلب مورد مشاجره همچنان در محاق بماند. بعبارت دیگر سراپای نوشته رفیق توکل بیانگر تلاش محضرانه و تقلای غرض‌آلوده است که هدفی جز سلب امکان داوری مستقل و آگاهانه از اعضای تشکیلات، در قبال معضلات، علل و عوامل ماندگاری و راه خلاصی از آن را دنبال نمی‌کند.

اما با اینهمه، نمی‌توان از رفیق توکل، سپاسگزار نبود که با نگارش "اپورتونیسیم راست، اینبار در مسائل تشکیلاتی"، به ساده‌ترین و روشن‌ترین وجه سیمای واقعی آن‌نگرش و سپس گراشی را به نمایش گذاشته است در نظرش توده "تشکیلات کمونیستی" در حد امتنا بخرد و کله‌تیزی نقش بسته است که فقط شایسته است تحریک شود و خشم کور و جاهلانه‌اش

برای نگیخته گردد. او در همین راستا دست به یک سلسله کلی‌گوئی‌های بی محتوا و دور از بحث می‌زند و در نقطه مقابل یک برخورد کمونیستی و رقیقا نه به تحریف روی می‌آورد و گاه نیز بوسیله تکرار مکرر نقل قول‌هایی - بی ارتباط به موضوع مورد بحث فریبد- از نوشته‌های لنین می‌خواهد چنین وانمود کند که گویا نظراتش طبق النعل بالنعل با نقطه نظر - - - - - رات تشکیلاتی لنین و بلشویک‌ها منطبق است. شگفتا که در همین زمینه‌ها نیز گذشته از موارد نقض و تحریف آشکار نظرات لنین و وارونه‌نشان دادن مباحثات سوسیال دموکراسی روسیه، اساسا درک دگماتیکی و انحرافی خویش را از آموزش‌های لنینی بلشویکی در تنزل دادن این آموزش‌ها به سطح شرایع جا مدوبی روح آشکار می‌نماید و الحق چه سماجت بی‌مانند و توصیف‌ناپذیری در مخدوش نمودن اذهان توده تشکیلات به خرج می‌دهد، تا مگر "محموله ممنوعه" خود را "به زیر پرچمی دروغین" حمل نماید. اما هیئات که مسائل اساسی مطروحه و مورد استناد رفیق فریدبرآنجنان امور واقعی و پایه‌های روشنی استوار است، که با هیچ پرده‌ورداشی هر چند بظا هرسرخ و آتشین، آنها را نمی‌توان پنهان ساخت و بی‌پاسخ گذاشت چرا که فریدبرواقعیاتی دست گذاشته است که خودکارنامه رفقای مرکزیت و نمودار اوضاع سازمان است. واقعیاتی که بدون تردید، هر رفیق تشکیلاتی و هر عنصر مومن به آرمان پرولتاریا را که با این کارنامه و عملکرد آشنائی داشته باشد به ژرف اندیشی (بدون گیومه و علامت تعجب) وامی‌دارد. ژرف اندیشی و تفکر آگاهانه و مسولانه‌ای که با ید در روند مبارزه جاری موجبات انزوا و طرد قطعی طرز تفکر حاکم بر مناسبات کنونی در سازمان ما را فراهم آورد و بجای آن نگرش و طرز تفکر کمونیستی را جایگزین نماید.

رفیق توکل که چشم‌دیدن خورشید حقیقت را ندارد، درست بدلیل نتایج اجتناب‌ناپذیر همین مبارزه است که بعنوان مدافع سینه‌چاک (و تا حدی یک‌ه‌تا ز) مناسبات عقب مانده کنونی، عنان از کف داده، این چنین برآشفته و آنطور که از نوشته‌اش نیز پیداست، متشنج می‌شود و

و واکنش نشان می‌دهد...

عجبا! برآستی مگر چه اتفاق افتاده است که رفیق توکل و امثال او تلاش می‌کنند با تمهیدات "همه‌جانبه‌ی" خود زمین و زمان را به هم دوخته ، همه چیز را منهدم کنند و از بین ببرند... پاسخ روشن است :

روحیه محفل بازی و ناپختگی مفرط سیاسی "رهبران" تاب تحمل وزش اندک نسیم مشاجرات حزبی را که بعد از این همه خلاقکاری و با هدف محاسبه آنها آغاز شده است را ندارند.

لیکن آنچه بخواد و دوچه نخواهد و واقعیات خارج از ذهن و اراده‌ی او ، بر بنیادهای مادی، عینیت یافته ، عمل می‌کند و پوسته‌های توهم در حال فرو ریختن است بل فروریخته است . در این میان فقط کوه بینسان لیبرال مسلکند که قادر به درک اجتناب ناپذیری تغییر و تحولات ناشی از تشدید مبارزه بین اضا داد نبوده و تکامل پدیده‌ها را باور نمی‌کنند . لذا مذبح آنه دست و پا می‌زنند تا مگر در جلو حرکت تاریخ سنگ اندازی کنند . آری امروز این سنگ اندازی کوردلانه همانا بصور مختلف از جمله به شکل تحریف مسائل مورد مشاجره بروز می‌نماید . اما اینک سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به آن نقطه حاد و سرنوشت سازی رسیده است که بدون شناخت همه جانبه و عملی از عوامل سدکننده راه حرکت خود ، قادر به پیشرفت نخواهد بود . پس بیدیهی است که بدون یک برخورد همه جانبه و مارکسیستی با این عوامل با زدارنده ، موضوع فرارویسی بنه آماج‌های انقلابی ، ادعائی پوچ و میان تهی خواهد بود . گریزی نیست! سازمان ما باید در برابر رسالت خطیر خویش ، بی رحم و مصمم عمل کند و آن پوسته‌های سنتی و سنن‌عشیرتی کنونی را که جز در خدمت ابدی ساختن انفعال و عقب ماندگی در تمام عرصه‌ها نیست ، به دور ریزد و سنن بلشویکی را بجای این بختک زنگ زده مربوط به دوران محفلی بنشاند ، و چنین خواهد کرد .

آری! امروز دیگر بار ، در آستانه برگزاری دومین کنگره سازمان ، فصل رویش از نو آغاز شده‌ای پیش روی ماست . فصلی که از نخستین کنگره

سازمان با خودنشان دارد. وعهده‌دار تحقق توصیه‌های آن در راستای حل بحران تشکیلاتی ناشی از زندگی و فعالیت ما قبل حزبی و ترسیم آماجهای نوین است. فصلی که پیدایش شکوفه‌های طلایه‌دار آن مرهون خون ورنج وفاداران بشمار رسن انقلابی و کمونیستی سازمان از دیرباز تا کنون است. خون ورنجی که ریشه‌های درخت شانزده ساله سازمان را تا اعماق باور پرولتاریای انقلابی و عموم‌توده‌های تحت‌ستم‌جا معه مستحکم‌نموده و به هدر نخواهد رفت. فصلی که برجسته‌ترین نمودش همانا تشدید مبارزه ایدئولوژیک در راستای استقرار عملی و قطعی سازمان در جنبش طبقاتی پرولتاریا و سازماندهی مبارزه آن است. مبارزه‌ای سترگ که "اینبار در عرصه مسائل تشکیلاتی سر برداشته" و در پیله کفک زده تفکرات محفل گرایانه و لوله‌انداخته است.

نوشته تحریفیه اخیر توکل، "اپورتونیزم راست اینبار... نیز در حاشیه این فصل و بیان کامل العیار برآشفتگی محفل با زاننه در مقابل این رویش و همانا واکنشی درقبال آن الزاماتی است که وی را بسنه دادن نوشته فریاد تشکیلات و گشودن باب بسته مبارزه و ادارک سرده است. از این رو تمام تلاش او در این نوشته در جهت به کجراه کشاندن مبارزه درونی و مخدوش ساختن هدفهای این مبارزه متمرکز شده است. و گرنه کدام‌کدام در سازمانی است که با مناسبات موجود آشنا با شادوندانند که اگر مضمون آنچه در "نوشته" اسانما به پیشنهادی مرکزیت، اپورتونیزم در مسائل تشکیلاتی آمده است - حتی شدیدالحن تروکوبنده تراز آنچه اکنون پیش روی ما است - در گوش و یا خطاب به یکی از اعضای مرکزیت، یا حتی همه آن گفته و نوشته می‌شد، مسکوت نمی‌ماند، یا توسط همیمن رفیق توکل ما استمالی نمی‌گردید؟! (تجربه شخصی من و دهها رفیق دیگر) نامه‌های متعدد ما به مرکزیت درقبال خلاقکاریها و بی‌سیاستی‌های مفرط آنها طی چند سال گذشته، مویدا این بحث است که در صورت لزوم یک به یک قابل بررسی است).

اکنون این سوال مطرح است که آیا جز این است که همانا یک "حادثه

کوچک" اتفاق افتاده و رفیق فریدپارا از حصار مرکزیت ساخته، فراتر نهاده و خواسته است تا نوشته‌اش طبق موازین کمونیستی و قرارهای سازمانی به تشکیلات داده شود؟ آری! او در شرایطی خواستار این امر شد که حادثترین مبارزات حول مسائل تشکیلاتی و سیاست‌های بحران‌زای مرکزیت در درون سازمان جریان دارد و بقیول هر چند تحریف آمیز گزارش مرکزیت، کاربر ضرورت دست برداشتن از این سیاست‌ها و تعیین موعد قطعی کنگره، در تشکیلات کمونیستی "ما به" و "ولتیماتوم" و فراتر از آن سوق می‌یابد!.

اما برخلاف تصور رفیق توکل و برغم "تلاش‌های همه‌جانبه" امثال او مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل اساسنامه‌ای و نیز سبک‌کار مرکزیت در عرصه‌های سیاسی - تشکیلاتی و تفکر مدافع این سبک و طریقت که بالاخص بعد از ضربات هولناک سال ۶۰ بر سازمان بختک شده و توان آن را مدام فرسوده است، باید بی وقفه تداوم یابد. این امر در شرایط حاکم بر سازمان ما ممکن نیست، مگر آنکه برخلاف گزارش رفیق توکل مبنی بر جهاد علیه مبارزه ایدئولوژیک علنی و درونی و در عین حال مبارزه علیه شیوه‌های تهدیدآمیز و شاننا ژرانه، پرچم مبارزه انقلابی در این عرصه نیز بسان دیگر عرصه‌های مبارزه طبقاتی برافراشته‌مانند.

بدیهی است که در این عرصه نیز پهلوان پنبه‌های ما بیش از پیش چهره خواهند نمود. آنهایی که از اظهار نظر و برخورد انقلابی می‌هراسند، آنهایی که نظرات خود را پنهان می‌دارند، آنهایی که آمال خود را در دایره بسته و گن‌دایب مناسبات محفلی جستجو می‌کنند تا موقتاً هم‌کله شده از عذاب "وجدان" خویش رها شوند. آنهایی که رفیق توکل بی‌بهره می‌کوشد مخالفین نقطه نظرات انحرافی خود را هم‌سنخ با آنها جلوه دهد.

این نوشته تلاشی است در راستای یاد شده و در نقد نوشته رفیق توکل و از موضع مخالف سیاست‌های اپورتونیستی حاکم بر تفکر و سبک کار مرکزیت و مدافعین محدود اساسنامه پیشینها دی رفقای کمیته مرکزی!

رفیق توکل جزوه "اپورتونیسیم راست ، اینبار در مسائلی تشکیلاتی" خود را با عبارات زیر شروع می‌کند :

"نوشته‌ای که اخیراً تحت عنوان "اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی، اپورتونیسیم در مسائلی تشکیلاتی" به امضای "فرید" در اختیار رفقای تشکیلات قرار گرفته است ، از آنجائی که حاصل یک طرز تفکر بغایت انحرافی و خطرناک در درون یک تشکیلات کمونیستی است که میباید جوهر واقعی آن از هم اکنون بر تمام فعالین سازمان ما کاملاً عریان و برملا گردد ، هر عضو تشکیلات را موظف می‌سازد که مبارزه همه جانبه‌ای را علیه این طرز تفکر که بیان چیزهای جزلیبرالیسم عیان و آشکار در عرصه تشکیلات نیست و قطعاً گرایشی است که محدود به خود نویسنده نمی‌باشد ، دام نبرد و همچنانکه در عرصه مبارزه ایدئولوژیک بر سر تدوین برنامه‌های غیر پرولتری در تشکیلات ما به انفرادی‌ها کشیده شد ، در عرصه تشکیلات و اساسنامه نیز حاملی چنین گرایشات بکلی منفرد گردند . " اوسپس ادعا می‌کند که هدفش از نقد نوشته فرید آن است که "در دفاع از جوهر لنینی - بلشویکی اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی سازمان" جوهر تفکر غیر لنینی و لیبرالی نوشته مذکور را نشان دهد . (تاکید از من)

رفیق توکل از طریق این عبارت پردازی‌های پرهیاهو ، با اصطلاح می‌کوشد با حالتی مقدس‌مانانه ، در هیات کاشفان پدیده‌های محیرالعقول ظاهر شده ، به سیروساحت در عالم‌ها مدام دهد . اما با بدگفت‌ها و معنای جمله پردازی‌های بالارانی فهمد . و با توده تشکیلات را در آن سطح نازلی از آگاهی می‌پندارد ، که گویا می‌توان به راحتی انسان را مسحورگفتار پرتناقض خویش نمود و از آن خواست که "مبارزه همه‌جانبه‌ای را علیه این اجوبه "خلق الساعه" اما اتفاقاً "عیان و آشکار" به پیش برند . لذا عجیب نیست اگر در این دعوت به بسیج حتی نامی هم از مبارزه ایدئولوژیک در میان آن "مبارزات همه‌جانبه" به چشم نمی‌خورد زیرا که مبارزه ایدئولوژیک همان "هیولائی" است که رفیق توکل مسأله

همواره وحشت و هراس خویش از درگیر شدن اصولی و جدی در آن را ، با
توسل به غیر کمونیستی ترین روشهای سازمان شکنانه و با سوء استفاده از
اهرم های تشکیلاتی نشان داده است . اما بدتر از هر چیز در این میان آن
است که او گذشته از فقدان شناخت نسبت به تشکیلات و بی باوری به
موازین کمونیستی مبارزه درون حزبی ، بی مها با در وصف خویش ، دست
به توهم پراکنی زده و خود را قهرمان مبارزه با "لیبرالیسم — سزم" قالب
می کند . . . بنازم به این همه "ذکاوت"!

عالم معتکف ما ، تنها وقتی به نگرش فراتر از نوک دماغ خود ابراز
تمایل می نماید که یک شبه درباره وجود "یک گرایش خطرناک و انحرافی"
در تشکیلات کمونیستی خواب نما شده و فردا نیز خود را رسول و پرچم دار
رسالت های ابدی بنا مد!

اجازه دهید از این کاشف "زرف اندیش" و پر مدعا بپرسیم ، این
انحراف بغایت خطرناک و بقول او "عیان و آشکار" چگونه تا کنون از نظر
ما شب ایشان پنهان مانده و یکباره رخ نموده است . چگونه می توان
علم کردن یکباره داستان پیدایش چنین پدیده "خطرناک" و مهمتر از آن
مسکوت ماندن تا کنونی بسیاری اختلافات از جمله اختلافات برنامه ای
در درون تشکیلات کمونیستی را توجیه کرد و به جای راهیابی به سراسری
مشخص شدن اختلافات پاشنه "قلم" را کشید و با شناختها مزنی و وارد
میدان شد و بجای مبارزه ایدئولوژیک به تحریک و بسیج کور متوسل شد و
بجای "صلابت نظری" "داد و فریاد راه انداخت .

اما چه جای تعجب! اندکی دقت در کنه شرایط حاکم بر اوضاع سازمان
تعمق در گزارشات کمیته مرکزی و نیز تا مل در نوشته فرید کافیه است تا
دریابیم که این هیاهو نیز حلقه کوچکی از سلسله خرده کاری ها و بخشی
از زنجیره "دنباله روی از حادثه های رایج در سیستم رهبری حاکم بر
سازمان ما است . هیاهویی که بنوبه خود بیان تا موتام آن لاقیدی و
لیبرالیسمی است که تا روپود این مدعی پیشاهنگی در زمینه مبارزه
علیه لیبرالیسم در تشکیلات کمونیستی ما را در جنبه خود گرفتار کرده

است. نه رفیق توکل عزیز شما بیهوده تلاش می‌کنید تا با سنگ‌گرفتن در پس این قبیل عبارت پردازی‌های "ایزگم‌کن"، دا من خود را از آنچه به سختی بدان آلوده است منزه جلوه دهید.

بسیار خوب! حال که رفیق توکل اصرار دارد از جایگاه رهبری یک تشکیلات کمونیستی به‌رصد کردن مسائل و معضلات تشکیلات اقدام کند - دو مکاشفات اینچنینی به تشکیلات ما در کند و چنین سلوکی را به طرز تفکر و نگرش لنینی - بلشویکی منتسب نماید، راه دور نمی‌رویم، او را مستقیماً در برابر نمونه‌ای از ژرف‌نگری‌های لنین قرار می‌دهیم تا نقش واقعی خویش را در آئینه لنینی با زیاده:

"رهبری سیاسی علاوه بر آنکه در قبایل کیفیت رهبری خویش مسئول است، مسئول اعمال افراد تحت رهبری خویش نیز می‌باشد. خواه خبرنگار شده باشد که در محیط رهبری و مسولیتش چه می‌گذرد، خواه آرزو کند که اتفاق خاصی نیفتد، در هر حال او مسئول است.

هر آینه کسی بخواد در باره‌ها مثال رفیق توکل از روی توهمات که در شان خویش می‌پراکند قضاوت نماید قطعاً به بیراهه خواهد رفت و چه بسا در برابر پورتونیسمی که به‌راحتی رنگ عوض می‌کند تا ب‌نیا ورده و تسلیم شود. بنا بر این، برای آنکه اهرم فریب را قطعاً از او بگیریم و ما هیئت مبارزه دروغین او علیه "لیبرالیزم" را آشکار نمائیم، جا دارد بعنوان عضوی از این تشکیلات، در راستای ریشه‌یابی از مسائل و معضلات مبتلابه سازمان از جمله درست‌همین گرایشات لیبرالی و غیر پرولتری که نسه مثل آن‌ها بین یا آن فرد معین بلکه در کلیت سیاست‌های تشکیلاتی جناری عینیت دارد، از او بخوایم یک بیوگرافی مختصراً ما "همه‌جا نبه" در باره عملکرد تشکیلاتی خویش ارائه دهد، تا فعالین سازمان بدانند مدعی مبارزه‌کذائی علیه لیبرالیزم در تشکیلات کمونیستی ما، تاکنون چه کرده و اکنون چه می‌کند.

"نویسنده سه بار حق دارد. زمانی که تا کید می‌کند که اختیارات بیشتری به هیئت‌های مرکزی ما داده خواهد شد و از آنها مسولیت بیشتری هم

خواسته خواهد شد. کا ملامین طورا است. بهمین دلیل است که تمام حزب باید بطور مستمر، مداوم و سیستماتیک اشخاص مناسب را برای هیئتهای مرکزی تربیت کند، باید بوضوح مثل کف دست، تمام فعالیت های هریک ازگانندیداهای این مقام های بالارابینند، بایدحتی خصوصیات شخصی آنها را، نقاط ضعف وقوتشان و پیروزیها و "شکستهایشان" را بشناسد... اگرما به هنگام صحبت درباره نفوذ درتوده ها و جلب "حسن نیت" آنها جدی هستیم، بایدبا تمام قدرتمان بکوشیم و اجازه ندهیم که این شکستها درفضای کپک زده محفلهها و گروهگها مسکوت بماند. بلکه آنها را در معرض قضاوت عموم قرار دهیم. این موضوع در حله اول ممکن است دست و پاگیر و مزاحم بنظررسد، حتی ممکن است گاهی اوقات بنظر بعضی رهبران اهانتمیز تلقی شود. اما ما بایدبراین احساس غلط غلبه کنیم. این وظیفه ما نسبت به حزب و نسبت به طبقه کارگراست. بدین طریق و تنها بدین طریق است که خواهیم توانست شما می تشکیلات کارگران حزبی متنفذ (ونه جمع شدن اتفاقی افراد در یک محفل یا گروهک) را وادار کنیم که رهبران شان را بشناسند و هر کدام از آنها را در جای مناسب خود قرار دهند... (تاکیدها زلنین) (ولادیمیرا ولیا نوف ایلچلنین. طبق متن روزنامه ایسکرا شماره ۵۲. ۲۵ نوامبر ۱۹۰۳ - یکسال بعد از چه باید کرد؟).

آری! همین قدر کافی است رفیق توکل عملکرد تشکیلاتی خود را در همین چندساله اخیر یعنی از زمانی که بعد از قیام بهمن با سازمان رابطه برقرار کردند و در تجربه کار مستقر شدند تاکنون، بدست دهند. کافی است بخشی از اسناد و مدارک مربوط به عملکرد سازمان و هیئت رهبری آن شامل مباحثات کنگره (۱)، پلنوم، کنفرانسهای شاخه کردستان، صورت جلسات کمیسیون مرکزی رسیدگی به امورش:خه کردستان متشکل از رفقا توکل و بهرام، گزارشات تشکیلاتی بخشهایی مثل کارگری و محلات، متن شکایات، اعتراضات و انتقادات عموما بی جواب مانده بخشهای مختلف

ورفقای مختلف ، در معرض قضاوت تشکیلات قرار گیرد . آنوقت روشن خواهد شد که این مدعی علمداری مبارزه "علیه تفکرات بغایت خطرناک و انحرافی" در تشکیلات ما کیست ؟ اصل تفکر بغایت انحرافی و خطرناک در تشکیلات ما کدام است ، و جرافریا دای دزد ! آی دزد رفیق توکل گوش فلک را کر می کند .

بگذاراپورتونیسیم همچنان هزار بار رنگ و لعاب خود را تعویض کند اما اینبار وضعیت چنان است که دیگر نمی شود به این سادگی هاردپاها را پاک کرد . کافی است همین گزارش دست و پا شکسته آخرین نشست "مرکزیت" یعنی تنها گزارشی که بعد از حدود یکسال ونیم در بی خبری مطلق نگهداشتن تشکیلات ارائه شده است ، و بخودی خود بیان کامل العیار لیبرالیزم و افلاس رهبری است ، در نظر گرفته شود تا ببینیم آیا رفیق توکل و امثال وی باز هم می توانند ادعای کاذب مبارزه بالیبرالیزم در تشکیلات کمونیستی را علم کنند و با قلب واقعبیت و پیرونده سازی بزعم خویش با مخالفین سیاستهای خود به مقابله برخیزند ؟!

با این ترتیب روشن شد که انگیزه رفیق توکل از جارجونجال علیه مخالفان سیاستهای محفل بازان و تفکر ما قبل حزبی خویش هیچ نیست جز یک تلاش مذبحانه جهت لاپوشانی لیبرالیزم عیان و آشکارا کمبر سیاستهای مرکزیت و زشت تر آنکه او برای گریز از پاسخگویی مشخص به مسائل مطروحه سعی دارد خواننده بی اطلاع را فانوس بدست ردپی کشف جدید خود ، در ظلمات شب روانه و سرگردان کند و از تامل در عمق حقایق ملموس و واقعا موجود با زدارد ، بالاص اینکه او بسیار بلند ترا ز دیگران ، درست علیه آن گناهانی فریاد می زند که بدانها آلوده است .

حال مختصرا به درک او از مبارزه ایدئولوژیک و رابطه بین برنامه و اساسنامه می پردازیم :

نویسنده جزوه (اپورتونیسیم راست اینبار ...) در سخن پردازیهای "زیرکانه"ی خود منبأ با استدلال برداشت "غلط" خویش از نوشته مشال آورده و می گوید :

"طرح برنامۀ پیشنهادهای کمیته مرکزی سازمان بیان حقیقی و کامل -
 العیار یک تفکرونگرش پرولتری و انقلابی [است] که عرصه را بر همه -
 گرایشات و عناصرتعلق به اقشار و طبقات غیر پرولتری تنگ کرده و روز
 بروز چنین گرایشات و عناصرتعلق به اقشار و طبقات غیر پرولتری ()
 مجبور به ترک صفوف سازمان شده اند" (فعلابها این موضوع نمی پردازیم
 که فریده همه جا از پیشرفت های معین در زمینهء خطوط برنامۀ های صحبت
 می کند و جزوۀ تنظیم شده توسط کمیته مرکزی تحت عنوان - طرح برنامۀ -
 ما چه می خواهیم؟ مورد نظرش نیست .)

سپس خود نیز با همین مضمون می نویسد: "سازمان ما بویژه از هنگام
 برگزاری کنگره تا با مرور از حیث مضمون، گام های عظیمی به پیش بر-
 داشته است و ما اکنون دارای یک برنامه حزبی و یک مجموعه تاکتیکی های
 بالانس منسجم حزبی هستیم" و "مادۀ عرصه های ایدئولوژیک سیاسی،
 گام های سریع و عظیمی به پیش برداشته ایم."

بسیار ترتیب مشتاقان قابل بحث را با انبوهی توهمات درهم
 آمیخته و پشتوانه این ادعا قرار می دهد که، گویا در سازمان ما یک مبارزه
 ایدئولوژیک رشد دهنده و تصفیه کننده ای وجود داشته است که طی آن
 سازمان در عین دستیابی به یک برنامه پرولتری و حزبی، تمایلات
 غیر پرولتری را به انفراد کشا نیده است. پس کار تمام شده و مبارزه
 ایدئولوژیک بر سر برنامه توسط رفیق توکل مختوما اعلام می گردد.

جالب تر آنکه با یک نتیجه گیری ساده لوحانه مبنی بر توهم نویسد
 می دهد که: "همچنانکه در عرصه مبارزه ایدئولوژیک بر سر تدوین یک
 برنامه، تمایلات غیر پرولتری در تشکیلات ما به انفراد کشا نیده شد، در
 عرصه اساسا سنا مه نیز حامین چنین تفکراتی بکلی، منفرد گردند."

رفیق عبارت پرداز ما که ز برخوردار مشخص گریزان است. رگباری
 از کلمات "آتشین" ردیف نموده با کوک کردن مضمون های پرطمطراق
 و قلب حقایق به خیال خود به "قلب" مخالفین سیاست های کمیته مرکزی
 شلیک کند. توجه به این درفشانی خالی از لطف نیست:

"هدف من، در این نوشته [اپورتونیسزم راست اینبار] این است که اثبات کنم که چگونه تما بیلات غیر پرولتری در سازمان ما که در مبارزه بر سر برنامہ و تاکتیک با شکست فاحش روبرو گردید و بقایای آن دیگر به خود جرات ندادند در این عرصہ به مبارزه برخیزند و در ظاهر خود را مدافع برنامہ و خط مشی سازمان قلمداد کردند، تا تما بیلات واقعی خود را از انظار توده های تشکیلات پنهان نگهدارند، اکنون بار دیگر در عرصہ مسائل تشکیلاتی سربلند کرده و همان تما بیلات و گرایشات غیر پرولتری را در این عرصہ بروز داده اند."

شوالیه "شکست نا پذیرا" ما، با این تحریفات عوام فریبانه در تلاش است تا هاله ای ضخیم گرد نقطه نظرات و مسائل مطروح از طرف رفقا بکشد، که خیلی خوب میدانند، نه آن رفقا از بقایای گرایشات منفرد شده و از سازمان فرار کرده هستند و نه آن مسائل به یکباره و اکنون طرح میگردند. به عکس او کوشش دارد با مخدوش نمودن چهره سازمان و رفقای که همواره از مدافعین سنت های انقلابی سازمان، و سرسخت ترین ستیزه جویان علیه تما بیلات و گرایشات ارتجاعی و بوروکراتیک پاشیفیستی و حتی بی خیانتکارانه در این سازمان بوده و هستند. رفقای که هر چند جرات نام بردن از آنها را ندارند، اما بیهوده می پندارند با توصیفشان تحت عنوان "بقایای تما بیلاتی که در گذشته جرات مبارزه در عرصہ برنامہ و تاکتیک را نداشته اند" و "در ظاهر از خط مشی سازمان دفاع کرده اند" می توانند خود را از "شر" آنها رها سازند.

اما به راستی چه جای تعجب! از قرار معلوم او از نتایج این قماش شانتاژهای حقیرانه و بیشمارانه که تنها یک نمونه اش سرنوشت شهادت رفیق ارزشمندمان اسکندر (سیامک اسدیان) را رقم زد، زیاد هم بی بهره "نمانده است! که نه تنها میلی به روبیدن این شیوه های برخورد نسبت به اختلافات دربارہ مسائل نظری از درون سازمان، از خود نشان نمی دهد، بلکه این روشها را بعنوان یک سنت می خواهد تثبیت کند (۲). آری چه جای تعجب که امروز هم به همان شیوه های غیر کمونیستی خلط

مبحث درباره رفقای دست بزنند که مصما نه در برابر سیاستهای تشکیلات بر باددها مثال اونها امروز، بلکه سالهاست در عرصه مسائل تشکیلاتی سر برداشته اند.

واقعیت آن است که تقلای مذبوحانه توکل و مثال اونه علیه رفقای معین در این یا آن گوشه تشکیلات بلکه علیه کلیت و موجودیت سازمانی صورت میگیرد که در سال ۶۰ طی مباحثات نخستین کنگره خودپیرامون نقایص و اشتباهات سازمان و بویژه کاررهبری آن، جایگاه واقعی و شان و منزلت امثال رفیق توکل را نشان داد و وظایفشان را تعیین نمود (۳). سازمانی که در آینده نیز درباره همه چیز حساب خواهد خواست، اما کسی که نسبت به این قانونمندیهای حزبی، بی باور باشد، و جدا فکر کند کنگره معجزه‌های نخواهد کرد، (آنطور که رفیق توکل در جلسه روز ۱۹ اردیبهشت ماه تحریریه اعلام داشتند) حق هم دارد که اینچنین به سیاست "یادستش را ببوس و یا بدها نش بکوب" بچسبد و علیه کسانی که در عین مشخص کردن اختلاف نظرهای تشکیلاتی خود در هر زمینه مشخص و ضروری، به همکاری پایدار حزبی و پرنسیپ مبارزه اصولی و شرافتمدانه درون سازمانی و نه پرونده سازیهای کذائی، پایبند بوده اند، به این شیوه‌های غیر کمونیستی دست یازد. من بحث بیشتر در این زمینه را به کنگره آتی موکول می‌کنم و همینقدر درباره بربر خورد امثال رفیق توکل که با عدم انعکاس درست مسائل مورد مشاجره، سعی در مخدوش ساختن اذهان "توده تشکیلات" دارند نمونه‌ای از نگرش‌لنین را مثال می‌آورم تا جوهر منشویکی برخوردار رفیق توکل به قضاوت گذاشته شود، تا موضع واقعی و نه ادعائی رفیق توکل، در قبال مباحثات درون سازمانی و مبارزه در راه ایده‌ها روشن‌تر گردد.

لنین بمثابه پیش‌آگاه و پرشور بر نامه و همچنین سازمانده خلاق خط مشی و تاکتیکهای بلشویکی - و نه صرفاً مدافع ظاهری یک بر نامه و یک سلسله تاکتیکهای منسجم ما هنوز روی کاغذ مانده - همواره از ضرورت تبادل عقاید جهت روشن شدن کناخلافات گرایشات گوناگون، صرف نظر

از اینکه این اختلافات خرد با شدیا کلان، دفاع می‌کرد. مبارزه در راه ایده‌ها را موجب استحکام حزب می‌دانست و کوشش در این جهت را حتی به قیمت انحراف معینی از سانترالیزم و انضباط حزبی، مورد تاکید قرار می‌داد. او در نامه به "ایسکرا" از جمله می‌نویسد:

"هنگامی که یک برنامه حزبی و یک سازمان حزب داریم، نه تنها باید با مهمان‌نوازی ستونهای ارگان حزب را برای تبادل عقاید باز کنیم، بلکه باید به این گروه‌ها که از بی‌ثباتی، بعضی دگمهای رویزیونیسم را حمایت می‌کنند، یا... برهستی جدا و منفردشان بعنوان یک گروه تاکید می‌ورزند، فرصت داد، تا بطور سیستماتیک، اختلافاتشان را هرچند که مختصر باشد بیان کنند... و به تمام حزب این فرصت را بدهند، تا درجه با اهمیت یا بی‌اهمیت بودن این اختلافات را سبک و سنگین کرده و تعیین کنند که دقیقاً، در کجا و چگونه و در مورد چه کسانی بی‌ثباتی بروز می‌کند". او همچنین تاکید دارد:

"حزبی که به توده‌ها تکیه دارد قاطعانه باید شعار نور بیشتر به پیش برد. بگذار حزب همه چیز را بداند. بگذار همه چیز داشته باشد. (بگذار) مطلقاً تمام موادی را که برای داوری همگی اختلافات گوناگون، بازگشت به رویزیونیسم، انحراف از انضباط و غیرالزام است (در اختیار داشته باشد). اعتماد بیشتر، برای داوری درباره کل تشکیلات بوسیله کارگران حزبی آنها و تنها آنها قادر خواهند بود که جلوگیری از حدگروه‌های متمایل به انشعاب را بگیرند." آری چشم‌تنگ رفیق توکل تا بدیدن "نور بیشتر" راهیگاه نداشته و اکنون نیز نمی‌تواند داشته باشد.

در حالیکه شعار "نور بیشتر" قطعاً ماهی بلشویکی کنگره سازمان - از جمله پیرامون مبارزه ایدئولوژیک علنی - را تحت الشعاع خود قرار داده است. در حالیکه تنها پلنوم بعد از آن کنگره نیز همچنان شعار "نور بیشتر" را مورد تاکید قرار می‌دهد (۴). رفیق توکل و امثال او تماماً آرزوهای محفل با زانه و آمال انفرادی منشا نه خود را در حذف مکانیکی

مخالفین سیاسی خود تحقق یافته می‌بینند. با اتکا به کثو پتاسیون بازیهای تمام‌شدنی در ارگانهای مرکزی، اهرمهای تشکیلاتی بازمانده را در قبضه خود گرفته و بدور باطل در زمینه تجدید سازماندهی مشغولند. و او وظیفه معینی را هم که در تنظیم "طرح برنامۀ" انجام داده است و شیقۀ این اقدامات خودسرانه می‌نماید و بزرگ‌عم خود می‌خواهد پشت اتوریته خطوط برنامۀهای سازمان پنهان شود. اما برعکس تصور پهلوان پنبه "مبارزه حزب" ما، اولاً مبارزه ایدئولوژیک از دیدگاه ما رکیسیم-لنینیسم، امری مربوط به مبارزه طبقاتی پرولتاریاست و وجهی از آنرا تشکیل می‌دهد. بنا بر این حتی در جریان استقرار سوسیالیسم، مادام که طبقات وجود دارند و تفاوتهای و اختلافات ناشی از آن زایل نشده، عادات و سنن و بقایای فرهنگ گذشته از بین نرفته است، همچنان جریان خواهد داشت.

ثانیاً، در حالیکه با پیداکردن ده "خطوط برنامۀ" و تاکتیکهای بالنسبه منسجم "یا به عبارتی تدوین نقطه نظرات سازمان، درباره استراتژی، تاکتیک و وظایف پرولتاریا (کمونیستها) با اتکا به دست آوردهای مارکسیسم-لنینیسم، ریشه در یک دوره طولانی از مبارزه اعم از تلاشهای ارزشمند نظری و عملی بنیانگذاران سازمان، در نقطه مقابل و علیه نگرش و تفکرات منحط سوسیال پالیسیستی حزب توده و "سیاسی کاران" بی عمل پروچینی ویدگر محافل صرفاً "روشنفکری" ورشکسته دارد. مبارزه‌ای که از حدود دوده پیش در ارتباط با ضروریات پاسخگوئی به الزامات جنبش طبقاتی پرولتاریا و دیگر توده‌های خلق، آغاز شده، عصاره تلاشهای رهبران کبیری چون، مسعودها، پویانها، جزئیها و حمیدهاست و جانفشانیها و صداقتهای آرمانی صدها رفیق کمونیست ما را وثیقۀ خود دارد. این همان دستاوردی است که علیرغم وقفه بزرگ ناشی از ضربات سالهای ۵۴ و ۵۵ - در عرصه سیاسی تشکیلاتی - که برجسته‌ترین آثار خود را در تسهیل ورود عناصر متزلزل و ناپایداری سیاسی در سازمان و ارتقاء سریع آنان، به جای گذاشت (امری که رفیق

شهید هادی هنگام انتقاد از خود رقیقا نه اش [در کنگره اول سازمان] آن همه با تا شر از آن یاد کرد (۰۰۰)، نفوذ گسترده و وسیع سیاسی، ایدئولوژیک سازمان را در میان توده های ملیونی کارگران و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی - آزیاهکل به بعد - بویژه در دوران انقلابی سالهای ۵۶ - ۵۷، تجلی بارزش بشمار می رود. اما هما نظور که می دانیم بقول رفیق استالین: "همیــــــــــــن وسعت نفوذ سیاسی - ایدئولوژیک در بر خورد به تنگی استحکام تشکیلاتی مدام در معرض خود روشدن" قرار داشت. زیرا، اگر چه پیدایش سازمان زندگی محافل کپک زده دوران پیش از سیا هکل را تند رآ سا آماج قرارداد و درهم شکست و تما می گرایشات انقلابی و کمونیستی را حول خط سازمان گرد آورد، اما بدلیل اینکه سازمان نتوانست به هدفهای ترسیم شده خود دست یافته، با طبقه ای که خود را پیشتر آن می دانست و از آرمانش دفاع می کرد، پیوند حاصل کند، همیشه دستخوش بحران بود. فقــــــــــــدان درک عمیق نسبت به مضمون فعالیت و رابطه پیشاهنگ و توده با عــــــــــــث شده سازمان نتواند قدمهای اولیه خود را تکمیل کند و در جهت تحقیق آن پیوند حرکت کند. همین ضعف نیز موجب با ز تولید اشکال زندگیــــــــــــسی محفلی و ابتلا به ناروشنی هر چه بیشتر خط و مرزهای سیاسی - ایدئولوژیک گردید و رشد عوامل تزلزل و ناپایداری تسریع گشت. بعبارت دیگر، اگر چه سازمان در دوره اولیه حرکت خود نه محفل و نه حزب بلکه در حالت بین این دو شکل زندگی و فعالیت قرار داشت، اما نتوانست دست آوردهای خویش را در بیهوده گذاران انقلاب صیقل دهد. بویژه در جریان خیزش توده ای با وجود تما می نقشی که در را دیگال کردن جنبش داشت، اما در مقایسه با اعتما د عظیم توده ها به آن مطلقا نتوانست از عهد شده وظایف اساسی که انقلاب پیشا روی آن قرار داده بود بر آید. لاجــــــــــــم دنباله رو حوادث و پراگماتیستی عمل کرد. اینچنین بود که در گرما گرم طوفان انقلابی و فرصت تاریخی به نظیری چون قیام شکوهمند بهمن ۵۷ در برابر "انتقاد" بیرحمانه انقلاب توان پایداری نداشت و شده آنچه شد! "تحریریه کار" که در آغاز عمدتاً متشکل از رفقای وابسته به گرایش

انقلابی سازمان - اقلیت - بود، این اوضاع را در اوایل تیرماه ۵۸ طی نامه‌ای خطاب به رفقای سازمان چنین تصویر کرده بود:

"بحران عمیقی در کلیه سطوح و در همه زمینه‌های سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی، سازمان را فرا گرفته است. خطری که امروز سازمان ما را به مثابه نیروی عمده جنبش کمونیستی تهدید می‌کند، چندپارگی و حتی اضمحلال و نابودی آن است." این هنگامی بود که توده‌های قیام‌کننده همچنان در تب و تاب انقلابی قرار داشتند و مبارزه علیه حاکمیت ضدانقلابی جدید، ارگانهای سرکوب و باندهای سیاه و وابسته به آن بصورت دفاع از دستاوردها، مقاومت و حتی تعرضهای کارگری و توده‌ای جریسان داشت. اما سازمان بحران زده ما عملاً در یک حالت سردرگمی به سر می‌برد و بدلیل تسلط رهبری سکتاریست نالایق، گیج‌سر، سازشکار و خائن به آرمان طبقه کارگر هرگونه قاطعیتی را از دست داده بود. رهبری خائنی که تمامی پایمردیهای توده‌های سازمانی، هواداران صادق و جان‌بر کف و مصالح یک انقلاب را در پیشگاه بورژوازی قربانی می‌کرد و اطمینان خیانت‌مناش بر پیروی از خط و مشی و سیاست بی‌توجهی به خواسته‌های توده‌ها، عدم مشارکت در مبارزه آنها و در خدمت هموار کردن راه برای تثبیت حاکمیت و استیلای ضدانقلاب بود.

در چنین ورطه‌ای از افعال، و از میان آن منجانب [اقلیت] بعنوان پرچمدار مبارزه ایدئولوژیک در راستای حل بحران با پشتیبانی از اولین نامه "رفقای تحریریه" شکل گرفت.

محفل رویونیست و مرتد نگهدار و شرکا در آن زمان علاوه بر اکثریت کیمیت مرکزی، سایر اهرمهای تشکیلاتی را با اقدامات توطئه‌گرانه خود و با کثو پتا سیون بازی قبضه کرده بود و با توسل به شیوه‌های بوروکراتیک و شایعه‌پراکنی و عوام‌فریبی از یکسوم مسائل مورد مشاجره را وارونه جلوه می‌داد و از سوی دیگر اساساً جلومبارزه ایدئولوژیک را سد می‌کرد و سراسر انگشتانش نیز در حوزة‌های تشکیلاتی در کارجاسوسی و ارباب‌علیه‌هوا داران گرایش انقلابی بودند.....

اگرچه اقلیت نیز خود را رای ضعفهای خاص خویش بود و هماهنگی در کنگره اول ثابت شد، علیرغم پتانسیل انقلابی و نیات حسنه اش و نیز با وجود هدفهای کمونیستی که پیش روی خود قرار داده بود اما در عمل دچار شتابزدگی شد و... بطور زودرس انشعاب کرد (یم). با اینهمه از طرحی انقلابی جهت رها نیدن تشکیلات از وضعیت بحرانی آن دفاع می کرد و بر آن پای می فشرد که امروز جا دارد یکبار دیگر آنرا مرور کنیم:

"... تلاش برای تدوین نقطه نظرات و ارائه آن به تشکیلات و بحث و گفتگوی پر دامنه در تمام سطوح سازمان، در همه حوزه ها و بین کلیه رفقای سازمانی" رفقای ما بر آن بودند که بعنوان یک اصل حزبی - بلشویکی "مرکزیت موظف است بدون هرگونه اعمال نظر شخصی، بطور مشخص و سازمان یافته، بحث و گفتگو بین تمام بخشهای سازمان را فراهم آورد و در اسرع وقت اشکال ارتباط جدیدی را که تضمین کننده برخورد نظری تمام حوزه ها و بخشهای سازمانی با یکدیگر باشد، پیاپی کند (سازمان ما آنزمان فاقد یک اساسنامه بود) گرایش انقلابی سازمان، همواره از این نظر دفاع می کرد و اکنون نیز دفاع می کند که مضمون دستورالعمل بلشویکی - لنینی فوق هیچگاه و در هیچ شرایطی نمیتواند مورد اغماض قرار گیرد و جزئی از سبک کار کمونیستی در درون یک سازمان است. (قضاوت این را که رفیق توکل تا چه حد امروز بر آنچه در فضای آنزمان سازمان، امضا کرده بود و قوادار مانده است به خود ایشان می سپارم!).

بهر حال، از جمله در پرتو دفاع از چنین پرنسیپی بود که اقلیت اگر چه لنگان لنگان، برخی گامهای معین در راستای تکمیل خطوط برنامه ای سازمان، برداشت. مباحثات بسیاری نیز که در جنبش کمونیستی در آن دوره جریان داشت بحثهای ما را غنا می بخشید و دست آوردهای نظری که خطوط کلی آن توسط کنگره رسمیت یافت محصول همین دوره بود.

یعنی همانطور که "سازمان ماطی مبارزات خویش در سالهای ۴۹-۵۷، من حیث المجموع جنبش کمونیستی را یک گام به جلو سوق داده بود و توانسته بود پرچم نظریه مارکسیسم-لنینیسم را در یکی از سیاهترین

دوران تاریخ میهنمان برافراشته دارد و واژه‌های فدائی و کمونیست از یکدیگر تفکیک ناپذیر شود" (به نقل از قطعنامه در باره خط مشی گذشته سازمان). گام بعدی سازمان ما از شکل‌گیری اقلیت تا کنگره اول رانیز همان پیشرفت معین در زمینه خطوط برنامه‌ای و رسیدن به "تاکتیک‌های بال‌نسبه منسجم" تشکیل می‌داد. اما همه این چیزهای معین همان‌طور که رفیق توکل نیز بعد از یک سلسله مجادلات انحرافی بافرید، بالاخره اعتراف می‌کند، تاکنون بر روی کاغذ مانده است.

بنا بر این علیرغم پیشرفت معینی که رفیق توکل مایل است آن را گام‌های سریع و عظیم توصیف کند، امروز ما با همان بحران تشکیلاتی و چه بسا عمیق‌تری روبرو هستیم که هفت سال پیش با آن روبرو بودیم و روری کاغذماندن تمام آن پیشرفتهای معین نیز هیچ معنایی جز بی‌باوری و سست‌اعتقادی و تزلزل نسبت به آن نظرات نمی‌تواند بحساب آورده شود. بویژه آنکه ما دام‌که ما عمل نکرده باشیم اگرچه "می‌توانیم" خود را از خطا مصون بدانیم ما به صحت و سقم هیچ‌کدام از تاکتیک‌های "بال‌نسبه منسجم" نیز پی نخواهیم برد. قاعدتاً در به‌بازبینی و تکاملشان نخواهیم بود. "برنامه" ما هم‌باهر توصیفی که از آن بعمل آوریم روی کاغذ خواهد ماند. در این مورد با زهم‌صحبت خواهیم کرد. همین‌قدر باید بدانیم که زمانی می‌توان یک برنامه را واقعاً حاصل مبارزه ایدئولوژیک همه‌جانبه بحساب آورد که این مبارزه نه تنها در سطح، بلکه در عمق نیز جریان یابد، نه تنها تمام می‌عرصه‌های تشکیلاتی را به آن صورت که در منشور اقلیت و کنگره اول ذکر شده و مشخص گردیده است، درنوردد بلکه فراتر از آن حاصل مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش باشد. نه تنها بر زمینه مبارزه طبقاتی پرولتاریا، سطح رشد آگاهی و تشکل آن و تکامل جنبش کمونیستی استوار باشد بلکه به منظور راهیابی به آینده‌ای تابناک، تجربیات گذشته را نیز دربرگیرد و بر تحلیل واقعیات عینی و مشخص جامعه استوار باشد. باین ترتیب شکی نیست که بقول لنین (و برعکس القائات رفیق توکل) مبارزه ایدئولوژیک حول برنامه حتی پس از

تصویب آن درکنگره و در عین حرکت بر اساس آن همچنان با پیدادها داشته باشد. اما رفیق توکل ما را با این حقایق کاری نیست. او در این زمینه نیز حاصل یک درک غیرکمونویستی است و اهمیت برخورداردیالکتیکی به این وجه از مبارزه طبقاتی و نقش آن را در پالایش سازمان، آموزش نیروهای وحدت صفوفش و بالاخره پرورش کارگران و آماده ساختن سازمان برای مداخله آگاهانه و فعال در مبارزه طبقاتی نمیتواند درک کند. او از یک سوهیج دلیلی برای نفی بحران تشکیلاتی (ناتوانی از فقدان پیوند با توده های وسیع و فقدان ارتباط میان اجزای مختلف سازمانی) نمیتواند ارائه دهد. ما سیستم فکری گنجایش نظاره گری صرف رویدادها و حداکثر دنباله روی از حوادث را بیشتر ندارد. لاجرم در ضرابخانه مسلکی خود، سکه های را ضرب می کند که یک طرف آن توهم پراکنی حول قدم های برداشته شده است و ایجاد تئوریت های کاذب برای مبنای واهی است و سوی دیگری مختومه اعلام نمودن مبارزه با اتکا به آن ذهنیت گذاشتی است.

قبلادیدیم که رفیق توکل رشته های توهم آفرینی را اینطور به هم بافته بود که گویا "سازمان ما بعد از کنگره تا امروز از نظر مضمونی گام های عظیمی به پیش برداشته است. و ما اکنون دارای یک برنامه حزبی و یک مجموعه تاکتیک های بالکسب منسجم هستیم" که بدست آوردنش همراه با انفرادکا مل گرایشات غیرپرولتری بوده است و اینبار "در عرصه تشکیلات و اساسنامه نیز ما ملین چنین گرایشاتی بکلی منفرد" خواهند شد....

رفیقمان این "حماسه" تخیلی را زمانی میسراید که تعداد اعضاء سازمان، پیش از عضوگیری های جدید از عضوگیری های جدیدشان خبیر دقیقی نداریم. حتی نصف میزان مهره های تسبیحی را که در دست می چرخاند، پرنمی کند. اما برای آنکه ابعاد گزاره گوئی های "حماسه" سرای خود را بشناسیم، از روی اسناد این گامها را واری می کنیم.

قاعدتاً این گام های سریع و عظیم میبایست رهنمودهای کنگره اول

سازمان برداشته شده باشد. بنا براین به اسناد پلنوم مراجعه می‌کنیم تا ببینیم یکسال پس از کنگره اعترافات کمیته مرکزی چقدر با ایمن ادعاهای تبلیغاتی مطابقت دارد.

گزارش کمیته مرکزی پس از ارائه یک تحلیل درباره وضع سیاسی جامعه و تاکید بر اینکه بحران سیاسی به سوی یک بحران پرداخته پیش می‌رود و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تدارک برای قیام همچنان در دستور روز قرار دارد. به این سوال که "آیا ما حقیقتاً توانسته ایم بر اساس رهنمودهای کنگره اول سازمان برای یک قیام مجدد تدارک سیاسی - نظامی ببینیم" پاسخ منفی می‌دهد و علت آن را به مسائلی برمیگرداند که سازمان پس از کنگره با آن روبرو بوده است.

رفقا حق داشتند. زیرا در همان فاصله کمیته کارگری سازمان " در انجا موظفاناً موفق بود (۵) و استدلال می‌کردند که " کمیته‌های مخفی اکتساب تنها در یک بخش (منظور یک کارخانه) تشکیل شده بود و رابطه آن هم بعد از ضربات (سال ۶۰) قطع شده بود. در سایر کارخانه‌ها نجات نیستیم نتوانستیم کمیته‌ها را تشکیل دهیم. رفقای کارگران اکثر آدم‌مقابیل پس فشاری ما، نبود افراد مناسب را مطرح می‌کردند و حتی در مواردی که از آنها می‌خواستیم با افرادی که واجد کلیه شرایط نبوده ولی مبارزتر از از سایر کارگران بودند، به تشکیل کمیته بپردازند. اما این افراد هم در چند مورد پیشنهاد رفقا را برای تشکیل کمیته مخفی اکتساب رد کردند. تنها راهی که باقی مانده بود یکی کار تبلیغی توسط هسته‌های سرخ‌کارگری به اسم کمیته‌های مخفی اکتساب بود (می‌بینید!؟) برای شناساندن کمیته‌ها و دیگر اینکه کارگران را انتخاب و با آنها کار کنیم تا آنها آماده شرکت در این کمیته‌ها کنیم. کار تبلیغی در چند کارخانه پیش رفت و دومی (یعنی کارگران را آماده شرکت در کمیته‌های مخفی اکتساب کردن) نیز تا کنون بازدهی نداشته است. - گزارش بخش کارگری به پلنوم سال ۶۰ - بخش‌های دیگر سازمان نیز به هیچ وجه وضعیتی بهتر از این نداشتند و برای نمونه شاخه کردستان که مورد تشویق کمیته مرکزی قرار

گرفته بود (با مسئولیت مهدی سامع)، در آستانه اضحلال قرارداد است...
می‌دانیم که بخش‌های کارگری شالوده‌حیات سازمان است و زندگی و بقای
سازمان در گرو زندگی و بقای رشدیابنده آن است. کمیته مرکزی سازمان
در نشست اخیر خود - شهریور ۶۴ - در جمع‌بندی از بخش‌های کارگری سازمان
به نتایج زیر دست یافت:

"اساسی‌ترین مسأله‌ای که سازمان ما در مرحله کنونی با آن روبرو
است فقدان یک تشکیلات منسجم و ادا مه‌کار در میان کارگران ایران است،
کارگران معتقد به خط مشی سازمان، بدون ارتباط ارگانیک تشکیلاتی
و در نهایت بصورت گروه‌ها و هسته‌های هوادار فاقد ارتباط تشکیلاتی به
سرمی‌برند و انرژی آنها بکلی هدر می‌رود." و این در حالی است که طبق
همین گزارش، کمتر کارخانه و موسسه‌ای را می‌توان یافت که نیروهای
معتقد به خط و مشی سازمان در آنجا وجود نداشته باشد. و سازمان ما از نفوذ
ایدئولوژیک - سیاسی قابل ملاحظه‌ای در میان کارگران برخوردار است!
آیا با در نظر داشتن همین نتایج بدست آمده در نشست اخیر کمیته مرکزی
اگر کسی پیدا شود که نقایص و معايب کار را بپوشاند و ضعفها را فضیلت به
حساب آورد و بجای اعتراف به بحران تشکیلاتی عمیقی که نفوذ او اعتبار
سازمان ما را در معرض تهدید جدی قرار داده است و بعضی بسیج‌تاما می
امکانات و نیروهای سازمان برای رفع این بحران شرم‌آور، درباره
برداشتن گام‌های سریع و عظیم سخن پردازی کند، درباره صداقتش که
هیچ، چگونه می‌توان به وجود یک عقل سلیم در میله‌اش باور داشت؟
آخراز تحکیم کدام تمایلات پرولتری در سازمانی اینچنین بحران‌زده،
می‌توان انفراد ضد آن را نتیجه گرفت، چگونه است که نشانه‌های ناچیزی
از این همه سرعت و عظمت گام برداشتنهای مضمونی نباید بصورت حداقل
نموده‌اش از استقرار سیاسی - تشکیلاتی ما در جنبش کارگری بچشم
بخورد؟

گوئی رفیق توکل به هنگام رنگ آمیزی تبلیغاتی صفحات نوشته
اخیر خود، فراموش کرده است که چند روز پیش از آن بیان بی عملی و

کارنا مه رکود مضمونی و انفعال فعلی سازمان را در اوراق دیگری به نام گزارش کمیته مرکزی بقلم خود تشبیه کرده است ، در حالی که سه جوخه های رزمی و کمیته های مقاومت چه در عمل و چه در نظر بکلی از گزارش کمیته مرکزی حذف شده و تا کنون تحلیلی درباره تجربه ناموفق و علل نابودی کامل آنها به تشکیلات داده شده است (۶) و بلاخره در شرایطی که شعار کمیته های مخفی اعتصاب یکشنبه حتی از زیر صفحات نشریه "کار" رخت بر می بندد بدون آنکه کسی بدان چه گامهای عملی در جهت ایجاد آنها برداشته شده و نتایج کار چه بوده است ؟ پروردگارا ! تکلیف آن گامهای عظیم و سریع چه می شود ؟!

ادعای گام برداشتن سریع مضمونی و دست یابی به تاکتیکهای پرولتری ، آیا همانقدر مضحک نیست که شخص به هنگام تهیه گزارش درباره یک اعتصاب بنویسد مخفیانه صورت گرفته است ؟! ، برآستی که در این معادله ، هیچ مجهولی وجود ندارد . آنچه در این ولخرجیهای قلمی خود نمائی می کنند همان احساس "آزادی" رفیق قلمزن خوش ذوق ما است که فارغ از هر حساب و کتابی قلم را بر مرکب آرزوها و خیالات سوار کرده و "آزادانه" می تازد . والا به نظر نمی رسد منظور نویسنده از منفرد نمودن گرایشات غیر پرولتری و برداشتن گامهای سریع ، "تصفیه" امثال بیژن ها باشد (۷) والا کدام نظرتئوریک از کدام رفیق تصفیه شده سازمان را بدرون تشکیلات فرستادند و با او از طریق شرافتمندان مبارزه کردند و در یک پروسه مبارزه ایدئولوژیک تعیین تکلیف شد ؟! . مگر نه آن است که با انتشار بولتن ۷ ، مباحثات ایدئولوژیک را تعطیل کردند و بولتن ۸ به کناری گذاشته شد ؟! می بینید چه گامهای سریع و عظیمی بعد از کنگره برداشته شده است ؟! هنوز که هنوز است کسی نمی داند مرکزیت چه نظراتی در رابطه با طرح برنامهدریافت کرده است و چرا آنها را برای دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک لاقبل به تشکیلات ارائه نداده است ؟ یا چنین برداشتی از مبارزه ایدئولوژیک بر سر تدوین برنامه است که صرف تنظیم مجموعه معینی از تزه های برنامه ای (بصورت گشودن

برنامه وسیال دموکراتهای روس و کمونیستها و مدعیان ما رکیسم انقلابی، در خلوت خویش و دستچین کردن تزه‌های معین از میان آنها (گام برداشتن عجیب و غریب در عرصه ایدئولوژیک، سیاسی بحساب آورده می‌شود و رفیق توکل برای نمونه بروی خود نمی‌آورد که در پیش نویس اولیه همین "طرح برنامه" مورد نظر - هما‌نطور که در برنامه حد اقل - "مجلس موسسان محبوب او" حذف نشده بود.

بهر صورت با آنچه گفته شد، اگر مقصود رفیق توکل از برداشتن گام‌های مضمونی سریع و عظیم همانا بروی کاغذ باشد؟ بحثی نیست؛ ایشان می‌توانند به این کارهای عظیم و سریع کاغذی سرگرم یا شوند. در آن صورت این بی‌پرنسیپی‌های عظیم را به حساب سازمان واریز نکنند و بجای تبلیغات یکبارهم گزارش بدهند که برای نمونه از وقتی این طرح برنامه در سطح جنبش به مباحثه گذاشته شده کدام برخورد مشخص نیروهای سیاسی پاسخ گفته شد و چه تلاشی برای سوق دادن رفقای سازمان در جهت فعال کردن مبارزه ایدئولوژیک در درون و بیرون، حول محور برنامه انجام گرفته است. و یا برای مثال رفیق توکل و امثال او (اگر مدعی دیگری هم وجود داشته باشد) بگویند چند نفر را حتی در محدوده حوزه‌هایی که با آنها سروکار داشته‌اند در جهت پیش برد این امر تربیت کرده‌اند که اینگونه مباحثه پیرامون برنامه را مختومه اعلام می‌دارند؟ (لغزش قلم ایشان را در رابطه با کارهایی که مدعی شده‌اند در حال مدافعه از فلان و بهمان هستند نیز به قضاوت همان "کارها"ی تشکیلاتی و "همانا کمیته مرکزی مدافع این برنامه و تاکتیکها" واگذار می‌کنیم).

در حالیکه از نظر بلشویکها و تاکیدلنین "مبارزه حزبی به حزب نیرو و حیات می‌بخشد" و "بزرگترین دلیل ضعف حزب، پراکندگی و ابهام حدود صریحا مشخص است" و "حزب با تصفیه خویش استحکام می‌یابد" (۸)، رفیق توکل و امثال او از این آموزش فقط با برداشتی محفل گرایانه به آخرین بند آن چسبیده‌اند. آنها به شیوه‌های غیرحزبی با اتکا به اهرمهای تشکیلاتی اول "تصفیه" می‌کنند بعد "ژست" مبارزه حزبی به

خود می‌گیرند. می‌گویند: «به همین آخرین اقدام‌تشیکیلات شکنانه آنها در رابطه با رفیق پدی و توطئه اخراج وی نگاه کنید و در نظر بگیرید که این رفیق علاوه بر دیدگاه تشکیلاتی مخالف با سیاستهای کمیته مرکزی، فقط نظرات خویش را نیز در چارچوب مصوبات کنفرانس جهت انتشار در بولتن مباحثات علنی به "مقامات" مربوطه سپرده بود.

نمونه دیگر: شگرد موسوم به بازرسی! از تشکیلات شاخه کردستان و ماهیت پرونده سازمان این اقدام و نیز گزارش سرودم بریده در باره شاخه مذکور - در گزارش کمیته مرکزی - را در نظر بگیرید - که عموماً یک واکنش هیستریک در قبال جزوه فرید، در نقد اساساً سه پیشنه‌های بود - وقتی به این نمونه‌ها بیندیشیم معنا و مفهوم گامهای "عظیم و سریع" را درمی‌یابیم. شوخی نیست! بین پیدا کردن "گرایش و طرز تفکر به غایت خطرناک در تشکیلات کمونیستی" (۹) از یک سو و کشف حیرت‌انگیز! "گرایشات غیر پرولتری در ارگان رهبری کننده کمیته کردستان" (۱۰) فقط چند شبانه روز آنهم برای حسابهای پرونده‌ای فاصله وجود داشت: (۱۱)

از قرار معلوم با اقدامات برنامه‌ریزی شده (!) کمیته مرکزی که به پشتوانه و در تکمیل نوشته رفیق توکل در رابطه با کمیته کردستان صورت گرفت، دیگر نیازی هم به "مبارزه همه‌جانبه" ای که توکل "هرعضو تشکیلات کمونیستی" را به انجام آن علیه "انحرافات بغایت خطرناک" دعوت کرده، وجود نخواهد داشت. چرا که "کمیته مرکزی ما" - "مبارزات" و "اقدامات" "همه‌فن حریفانه خود" من حیث المجموع "فکر همه چیز را کرده است!!".

براستی کمیته مرکزی، هیچگاه، قادر نبود سیر قهرآیی و ابتذال خود را در زمینه مناسبات درون سازمانی مورد اتباع خویش به اندازه‌ای که طی این چند ماهه "دوران پیش‌ازکنگره" بنمایش گذاشت، در معرض قضاوت ما قرار دهد.

به این ترتیب اما، اگر رفیق توکل و امثال او تصور می‌کنند که می‌توانند در حالی که از یک سو رواج دهنده و مدافع چنین به قهرآرفتن

و به عقب کشاندنی باشند، از سوی دیگر همچنان خواهند توانست در زیر پرچم و آرم‌نشانی که بر بنیادهای انقلابی و سنت‌های کمونیستی و در خون سرشته شده^۶ فدائیان افزایش است باقی بمانند سخت‌دراشتباهند، حتی اگر ردای سرخ بپوشند و شبانه روز ۲۷ رکعت "سرود انترناسیونال"، و "ای پرچمدار... بخوانند" "من چریک فدائی خلم" زمزمه کنند! زیرا که اینها سرود رزم است! نه پوشش انفعال! (۱۲)

هیئات! که ضرورت‌های ناگزیر جنبش و موقعیت کنونی سازمان، وظایفی را فراتر از حسابگریهای "شهرندان متوسط الاحوال" ما در دستور قرار داده است. برعکس دیدگاه و روش انحرافی امثال توکل کنه در مراحل بحرانی‌های درون تشکیلاتی همواره سازمان را به سقط جنبش نارس سوق داده است، با بدظرفیت، توانائی و رزمندگی سازمان را از طریق سوق دادن بی‌وقفه آن به زایش بالنده، تقویت نمود، بالابدو و تداوم بخشید. باید مبارزه ایدئولوژیک را برای روشن شدن خطوط اصلی گرایشات انقلابی و ارتجاعی، پرولتری و بورژوازی پیش برد. جز این هیچ راه حل انقلابی دیگری برای حل بحران سازمان وجود ندارد.

اما رفیق توکل می‌کوشد و وحشتی را که از انفراد قطعی و طردا جنساب ناپذیر طرز تفکر تشکیلاتی غالب بر کمیته مرکزی در خود احساس می‌کند، از توده تشکیلات پنهان کند. او می‌خواهد هر اس‌خود را از پاشیده شدن بساط سکت منفعل و سترون موجود بر صخره^۶ یک مبارزه اصولی و همه‌جانبه که قطعاً باید به استقرار مناسبات حزبی منجر گردد، در لفافه مشتی عبارت پردازیهی پرطمطراق و فریبنده، گم‌وگور سازد. بهمین دلیل پشت واژه‌های معنی‌دار و مفاهیم بی‌ارتباط به موضوع بحث مثل اعتماد رفیقانه و سازمان انقلابیون حرفه‌ای سنگرمی‌گیرد، تا به زعم خود، صف‌بندی مکانیکی و متکی بر توهم و اتوریته کاذب بوجود آورد. و چنین دست‌وپا زدنهائی را هم "مبارزه همه‌جانبه" قلمداد کند. تعجبی هم ندارد، کارنامه کمیته مرکزی و شخص توکل در این چندساله بوضوح مبین آن است که از نظر آنها چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه تشکیلاتی "تنهائی مبارزه‌ای

مطلوب است که در حیزا مکان باشد، مبارزه ممکن هم برایشان صرفاً همان است که در لحظه فعلی در جریان است و آنها را بی هیچ زحمتی به دنبال خود می‌کشد. همانگونه که تشکیلات را مثل اسبی که پشت کاری بسته باشند در پس جنبش قرار داده اند و از آن می‌خواهند که در خطوط مقدم پرا تیک انقلابی بلکه در عقب، گاه نقش پس‌آهنگ را منتها با همان لباس بازی کند. و این همان طریقتی است که لنین نیز آنرا "طریقت استاپورتونیسیم بیکرانی" می‌داند که بطور غیرفعال خود را با جریان خود به خودی هماهنگ می‌سازد و در عرصه تشکیلات نیز تنها وقتی به واقعیتها اعتراف می‌کند که فریاد همه بلند شده و از "عدم تطابق" به تنگ آمده باشند. آری، نگرشی که عقب ماندگی شرم‌آور ناشی از فقدان رابطه زنده با جنبش طبقاتی پرولتاریا و عموم توده‌ها را می‌پوشاند و صرف جمع و جور کردن یک سلسله تزه‌ای برنامهای را بشکلی که دیدیم دست‌یابی به برنامه پرولتری به حساب می‌آورد، باید هم‌شانتاژ، اخراج و "تصفیه" اعضای صاحب نظر این تشکیلات را به صرف مخالفت با سیاستهای کاسبکارانه کمیته مرکزی، در کارگاه قلب مفاهم خود، "به انفرادگشانیدن گرایشات غیر پرولتری در عرصه مبارزه ایدئولوژیک" بنامد. برآستی که عوام‌فریبی بدترین نوع دشمنی با انقلاب است!

در عرصه سیاسی و ایدئولوژیک غالب، در رد این ادعا همین بس که بیش از دو سال است مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی توسط همین مدعی بذله‌گوی ما به تعطیل کشانیده شده است و بنا به تامل می‌شواهد، سازمان ما فاقد "یک رابطه محکم با نهضت توده‌ای واقعی و جنبش انقلابی واقعی" است. اما از آنجا که این مسائل برای رفیق توکل حائز اهمیت نیست، او از اشاره کلی فریاد به تحکیم خطوط برنامه‌های بوجود آمده، نقل قول ناقصی از او را مثال می‌آورد و با حجت قرار دادن آن تلاش دارد از یک طرف به ادعای کاذب خود چهره حقیقت بخشد و از طرف دیگر، رفیق فرید را به تناقض‌گویی متهم نماید. غافل از اینکه تدقیق و تعمیق خطوط برنامه‌ای و تنظیم جزئیات برنامه، هرگز به معنای جمع بریده‌هایی

از این با آن نوشته و برنامہ (هرچند به نوبه خود کاملاً) نیست و نمی‌تواند باشد. زیرا بدون گذار از یک کوران مبارزه ایدئولوژیک حول تما می بندهای اصلی و فرعی برنامہ نمی‌توان تحقق عملی آن را انتظار داشت. بنا بر این "مختومه" اعلام کردن مبارزه ایدئولوژیک حول برنامہ ای هر چند پرولتری آنگونه که توکل رواج می‌دهد جز خود فریبی و مردم فریبی نیست و حاصل آن نیز نه وحدت و استحکام مبنای سیاسی - تشکیلاتی و رسیدن به حزب طبقه کارگر، بلکه به عکس، ابدی نمودن بی‌برنامگی است. و به معنای فقدان وحدت و وجود بحرانهای مداوم درون تشکیلاتی، عدم تطابق حرف و عمل و انفعال در مبارزه طبقاتی است و این درست همان چیزی است که رفیق فریدبخش مهمی از نوشته خود را در خدمت اثباتش قرار داده است.

اکنون قدری پیرامون آن "تناقض" مورد ادعای رفیق توکل مکتب کنیم.

او می‌گوید نوشته فرید "از همان آغاز با یک تناقض آشکار روبروست و این تناقض، خود را در این واقعیت نشان می‌دهد که از یک سو طرح برنامہ پیشنهادی کمیته مرکزی را بیان کامل العیار تفکر پرولتری می‌نامد و از سوی دیگر اساساً سنا مه پیشنهادی را بیان کامل العیار یک تفکر پورتونستی معرفی می‌کند" ظاهراً رفیق توکل روی تناقض آشکارسازی دست گذاشته است. به همین خاطر نیز برای باصطلاح تبیین این تناقض چند صفحه را سیاه کرده است.

هر آینه عبارت ناقص مورد استناد رفیق توکل را در صفحه ۹ نوشته‌اش با اصل پاراگرافی که این عبارت از آن برداشته شده مقایسه کنیم، کلید رمز تناقض سازی رفیق توکل را خواهیم یافت و آن عبارت است از یک نقطه "قطع" ناقابل که عمداً به جای نقطه ویرگول با علامت فاصله ربط بین دو بخش یک جمله مرکب که بعد از کلمه "می‌گشتند" گذاشته شده و همانجا پاراگراف قیچی شده است. درست به همین آسانی!

از قدیم رسم برایین بود که رفقای ما برای تردد در شهر و نقل و انتقالات از فن "جعلیات" استفاده کنند. اما رفیق توکل که خود را در قبال دهها

مساله اساسی از جمله مسائل مطروحه توسط فریدآچمز می‌بیند، در جریان طفره روی از پاسخ ضروری، آنقدر دستپاچه می‌شود که سوراخ دعا را گم کرده، به رفقای خود "پلتیکا" می‌زند و جمله جعل می‌کند. البته این نوع جعلیات ساده لوحانه نیز طبق معمول براحتی قابل کشف است. حال قسمت حذف شده را سر جایش قرار دهیم و پاراگراف کامل را در نظر بگیریم:

"اکنون دیگر بر هیچکس پوشیده نیست که سازمان مادرستانه پشت سرگذاشتن دوران پردردورنجی است که وجه مشخصه آن را مبارزه در راه تصریح خطوط برنامه‌های تشکیل می‌دهد. دورانی که عوارض ناشی از تلاطمات و بحران درونی آن خود را در انشعابات و تشتهای درونی آشکار می‌ساخت، دورانی که طی آن هر روز بیشتر از روز پیش عرصه درون تشکیلات برگرایشات و عناصر غیر پرولتری تنگ ترمی‌گشت و هر روز بیشتر از روز پیش چنیسن گرایشات و عناصری مجبور به ترک صفوف سازمان ما..... می‌گشتند، پروسه‌ای که هم امروز نیز تا شیرات سوء خود را هنوز بدلیل همان برخوردی غیرنقشه مند و گاملاپراگماتیستی و گاه‌گاه‌ها ملبور و کراتیک، در عرصه تشکیلات برجای گذاشته است. این پروسه طولانی که در سالهای بعد از قیام (بویژه) با تمام سرسختی خود تا حدود دو سال پیش ادامه داشت، امروز نتیجه ناگزیر خود را صرفاً در تحکیم - کلیت - خطوط برنامه‌های آشکار ساخته است." (تاکیدها از من است)

ملاحظه می‌فرمائید رفیق توکل؟!!

اگر رفیق فرید در این عبارات حقیقتی را در وصف مرکزیت کنونی ذکر کرده باشد، همانا "تا شیرات سوء" برخوردی غیرنقشه مند و گاملاپراگماتیستی و گاه‌گاه‌ها ملبور و کراتیک آن است، که شما آنرا از قلمرو انداخته‌اید و گرنه حاشا که کسی را بتوان در آن واحد مدافع مضمون انقلابی و مدافع منافع طبقه کارگر به حساب آورد و هم مدافع شکل سازمانی ارتجاعی...!

برعکس، نویسنده نقد علاوه بر آنکه صرفاً از تحکیم خطوط برنامه‌های

سخن می‌گوید (که مربوط به یک پروسه طولانی است و بعد از قیام (بوئیزه) با تمام سرسختی خود تا حدود دو سال پیش ادا شده است؛ همچنین با صراحت از "وقفه شرم‌آور" در حد "این پیشرفت معین" یا دمی‌کند،

اومی پرسد که "وظیفه امروز سازمان ما و نقش و موقعیت آن در جنبش کمونیستی چیست؟ و با چه مناسبات معین تشکیلاتی و با تحکیم کدام میانی در جنبش کمونیستی قادر به انجام این وظیفه و ایفای آن نقش هستیم؟ و چگونه با پدراه پیشرفت را بگشائیم؟" و پیش از پاسخ به این سئوالات تاکید دارد که "بخاطر فقدان سیستم و دید برای سازماندهی و لاقیدی در امر آموزش سیاسی - ایدئولوژیک تشکیلات و عادت به سازماندهیهای بدون چشم‌انداز و متناسب با اوضاع و احوال روز و موقتی، سازمان ما نه تنها نتوانسته است از مجموعه انرژی و توان موجود، متناسب با وظایف استفاده کند و راه پیشرفت به سوی ایجاد یک پایگاه قدرتمند و متشکل توده‌ای در جنبش کارگری را هموار سازد، بلکه برعکس عملاً از پایگاه متشکل حداقل خود نیز محروم گشته است؛ و بالاخره خلاصه بحث فرید در نقدا سنا مه، بوضوح عبارت است از آنکه: هر پیشرفت در عرصه سیاست و برنام‌پرو لتری نه تنها محصول حدمعینی از فعالیت با برنام در جنبش کارگری کمونیستی است بلکه اساساً، اگر این پیشرفت تجسم عینی خود را در عمل نیابد یعنی اگر برنام‌ه و سیاست منجر به سازماندهی نشود و "در آتش پراتیک زنده" صیقل نیابد، نه تنها پایدار نمی‌ماند بلکه "هر لحظه امکان تبدیل آن به ضد خود وجود دارد".

او توقف در حدمعینی از پیشرفت را نافی عنصر پیشرفت دانسته و آن را پراگماتیسم ناب توصیف می‌کند و بر این باور است که اگر این یا آن دستاورد ایدئولوژیک سیاسی محک پراتیک نخورد جز عبارت پردازی روی کاغذ نیست.

بنا بر این برعکس ادعای رفیق توکل، نه تنها تناقضی در کار نیست بلکه همانا اپورتونیزم حاکم بردیدگاه رفیق توکل ما نیز درست از همین جانشی میشود که "برنام‌ه" با اساساً سنا مه، حرف و شعاً را عمل...

انطباق نداشته و فاقد رابطه دیاکتیکی با یکدیگرند. رفیق توکل در مضحکه تناقض سازی خود علاوه بر آنچه گفته شد، درک ناقص خویش از مقوله استراتژی و تاکتیک و همچنین فقدان درک خود را از رابطه نکات استراتژیک و تاکتیکی اساسا مه را با برنامها و استراتژی عمومی به نمایش میگذارد. لذا در اطراف "ارتباط لاینفک" و ماده به ماده آن با "ژرف اندیشی" خاصی قشقرق برپا کرده است و بالاخره نقش تاکتیکی موارد متعدد آئین نامه و اساسا مه را در امور تشکیلاتی در دوره های مختلف توازن قوای طبقاتی و در ارتباط با اشکال متفاوت مبارزه پرولتاریا به فراموشی سپرده است. البته این فراموشی نه از روی کودنی بلکه همانا وجهی از اپورتونیسم مربوط به گرایش طبقاتی وی را نشان می دهد. در این مسیر جلوتر می رویم. می دانیم که سازمان ما در فاصله این چهار سال از کنگره اول تا کنون فاقد اساسا مه نبوده است. اساسا مه ای که در کنگره اول تصویب شد، نه تنها از اساسا مه پیشنهادی فعلی کمیته مرکزی عقب تر نیست، بلکه در مواردی نیز، چندین گام از آن جلوتر است. (منظور من اساسا مه ۴ است که رفیق توکل عمدا در سراسر نوشته خود در باره اش سکوت می کند)، حال اگر به زعم رفیق توکل، "مضمون فعالیت سازمان را رسیدن به "برنامه و تاکتیکهای بالنسبه منسجم" - صرفا روی کاغذ در نظر بگیریم و نه به مفهوم یک "مضمون بی نهایت غنی و همه جانبه تر و عمیق تر" [به معنای: دادا منه تئوریک آن عمیق تر، برنامه آن مکمل تر، نفوذ و تاثیر در توده های کارگرو وسیع تر و عمیق تر، تبلیغ و ترویج آن همه جانبه تر، ضربان کار سیاسی پیشتازان و افراد عادی آن شدیدتر.... جنبش های توده ای آن در هنگام نمایشات و اعتصابات همگانی با عظمت تر و فعالیت آن در بین قشرهای پرولتاری با انرژی تر!! - به نقل از یک گام به پیش در آن صورت با توجه به خطوط برنامه ای مصوبه کنگره - که وجه مشخصه آن دوران گذار به حزب تشکیل داده و مجموعه تاکتیکهای آن نیز بمثابه "یکسری تاکتیکهای بالنسبه منسجم" به حساب آورده شده است ... و نیز با توجه به اینکه اساسا مه پیشنهادی

کمیته مرکزی نتیجه نقداً اساساً ما مصوبه‌کنگره نمی باشد (بدلیل دیدن محفلی حاکم بر رهبری سازمان و به محک پرا تیک کشیده نشدن آن نمیتوانست هم باشد)

آیا نباید چنین نتیجه گرفت که اگر کمیته مرکزی بر اساس مصوبه‌کنگره عمل می‌کرد و آنرا عیناً به اجرا درمی‌آورد، شکل فعالیت "سازمان ما تا این حد" شرم‌آور "از مضمون عقب نمی‌ماند؟! عبارتی دیگر با توجه به اینکه سازمان طی چهار سال گذشته اساساً مدتی جزبی داشته است (شکل فعالیت رسمیت یافته در کنگره) باید سوال کرده چرا ما نه تنها به اشکال فعالیت و زندگی حزبی گذار نکرده ایم بلکه هیچکدام از مواد آن اساساً ما حزبی به اجرا در نیا آمده است؟! و حال چه تحولی رخ داده است که "مضمون فعالیت ما از اشکال زندگی و فعالیت حزبی (اساساً ما رسمی موجود) جلوتر افتاده است؟ (آنهم با گامهای سریع و عظیم). مگر نه اینکه طبق استدلال توکل قاعدتاً ما با داشتن "اساساً ما مصوبه‌کنگره" و در شرایط فقدان "طرح‌برنامه پیشنهادی مرکزیت" از نظر شکل جلوتر از نظر "مضمون عقب بوده ایم؟!!

هر آینه مضمون پیشرفت فعالیت "را مطابق دیدگاه و طرز تلقی رفیق توکل همین "طرح‌برنامه" روی کاغذ مانده، فرض کنیم و نه آنچه لنین "مضمون پیشرفت فعالیت" می‌شمارد، مطمئناً به این نتیجه می‌رسیم که با تدوین طرح‌برنامه متناسب به مرکزیت تحول رخ داده است. و "مضمون فعالیت پیشرفته‌ای" بدست آمده است.

در اینجا جوهر حقیقتی نهفته است!

توکل در نوشته خود ادعا می‌دارد که "اشکال فعالیت" سازمان ما، تا کنون، "اشکال فعالیت" ما قبل حزبی بوده است. در عین حال نمی‌تواند ثابت کند که اساساً ما رسمی سازمان نیز مربوط به اشکال فعالیت ما قبل حزبی می‌باشد. چرا که او هرگز اساساً ما مصوبه‌کنگره اول را نقد نکرده است. در واقع اساساً ما پیشنهادی خود را بسا دستکاری محفل گرایان در اساساً ما رسمی و افزودن چندین ماده و

عبارت غیراساسی و غیرلازم، سرهم‌بندی کرده است. مضافاً اینکه از اساسنامه مورد بحث حرفی هم‌به‌میان نیاورده و اساساً کوشش می‌کند چنین وانمود سازد که سازمان فاقد اساسنامه است. اما آن حقیقت که در عین حال جوهر اپورتونیستی نهفته در نقطه نظرات مدافع پرمده‌ای "اساسنامه پیشنهادی مرکزیت" را به‌نمایش می‌گذارد، عبارت است از اینک: علل عدم تحقق "اشکال فعالیت" سازمانی بر اساس اساسنامه مصوبه کنگره، در چهار سال گذشته، در این واقعیت نهفته است که او به شکل دایه‌نامه‌ی "مضمون" را "مهم‌تر از شکل"، "برنامه و تاکتیک" را مهم‌تر از "سازمان" دانسته و می‌داند. لاجرم به این نتیجه اپورتونیستی می‌رسیده است که شکل فعالیت فقط باید با "مضمون و همراه آن" رشد کند و به "شکل پیشرفته" یعنی اساسنامه مصوبه کنگره، بی‌اعتنا بوده است و این چهار سال، تمام مدت چشم‌براه کشف خود یعنی روی کاغذ آمدن "برنامه - طرح پیشنهادی مرکزیت" و تحقق مضمون پیشرفته نشسته است. روشن‌تر آنکه در حالی که اساسنامه مصوبه کنگره اول در خطوط کلی خود جوهر مناسبات تشکیلاتی، معیارها و ضوابط و اشکال فعالیت حزبی را ارائه می‌دهد. اما و بمثابه رهبری، تاکنون بخاطر آنکه "مضمون" در نظرش مهم‌تر از "شکل" است، در پی "تدوین" و تصویب "برنامه" نبود. یعنی "مضمون پیشرفته فعالیت" مورد نظرش بوده و بر اساس این تحلیل اپورتونیستی خود، به "سازمان" بهائی نداده، تشکیلات را "به‌امان خدا" رها کرده، کمترین تلاشی برای جلوگیری از ضربات متعددی که مدام بر سازمان وارد آمده است به‌خرج نداده و تشکل طبقه کارگر، بسیج توده‌ها و تدارک برای تسخیر قدرت سیاسی را به‌فراموشی سپرده است. این در حالی است که همه ما می‌دانیم و او نیز اقرار می‌کند، که خطوط برنامه‌ای و تاکتیک‌های بالنسبه منسجم، از جمله مصوبات کنگره اول بود، و "طرح برنامه پیشنهادی" مورد نظرش نیز که ظاهراً می‌بایست در کنگره دوم تکلیفش روشن گردد، می‌باید تصریح، بسط و تکمیل آن "خطوط برنامه‌ای" می‌باشد که از راه پراتیک مبارزاتی از جمله مبارزه

ایدئولوژیک (علمی و درونی) طی چهار سال گذشته، همراه با اشکال سازمانی (منطبق بر اساسنامه مصوبه کنگره اول)، در دستور کار فعالیت سازمان قرار داشته است (۱۳). اکنون از این واقعیت نتیجه دیگری نیز حاصل می‌شود، و آن این است که مسأله "عدم تطابق در گفتار و کردار" تاکنون نه از عدم مطابقت "شکل" و "مضمون" (مصوبه‌های روی کاغذ) بلکه همانا در دنباله روی از سیر خودبخودی حوادث، اعتقاد به "تاکتیک - پروسه" در مقابل "تاکتیک - نقشه" و اساساً عدم اعتقاد به هژمونی پرولتاریا، سازماندهی آن، بسیج توده‌ها و کسب حاکمیت سیاسی توسط کمیته مرکزی، نهفته است که بی اعتقادی به مصوبات کنگره اول و عدم جرای آنها وجه مشخصه این گرایش پاشیفیست را نشان می‌دهد (۱۴). می بینیم که او در واقع با تظاهر به مهم‌تلقی کردن "مضمون" چیزی جز بی اعتقادی خود را به این اهمیت که حکم الفبا را در "نحو" دارد به نمایش نمی‌گذارد.

خلاصه آنکه، حتی اگر تعبیر و تفسیر رفیق توکل را از مفهوم "مضمون" و "شکل" بپذیریم و نیز آنطور که در پلنوم تا کیدشداگر قبول کنیم که سازمان ما بعد از کنگره اول خود، دارای "خطوط برنامه‌ای و تاکتیکی" با النسبه منسجم "بوده" (۱۵) و این خطوط اکنون به تدوین برنامه تکامل یافته است و دارای "اساسنامه" حزبی بوده و این اساسنامه اکنون فرضاً تکمیل تر شده است (اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی)، ناگزیر این راهم باید بپذیریم که با توجه به وجود نقایصی معین در هر دو "خطوط برنامه‌ای و تاکتیکی" با النسبه منسجم" و "اساسنامه" آنها (شکل و مضمون) نمی‌توانستند در کلیت خود دارای چنان تضادی باشند که طی چهار سال، در عمل متحقق نشده باشند و پراتیک حتی نمونه‌ای هم از اجرای عملی آنها را نشان ندهد و این همه عدم تطابق وجود داشته باشد. بنا بر این جناب توکل و امثال او نمی‌توانند به صرفاً اعتراف به اینکه "قطعاً عدم مطابقت شکل و مضمون در سازمان ما یک واقعیت است" و شکل سازمانی ما (به زعم و اساسنامه رسمیت یافته) از "مضمون" عقب‌ب افتاده است، گریبان خود را از آنچه توسط فرید به بی عملی و گرایشات

محفلی مرکزیت توصیف شده است ، رها کند .

اگر فریاد استدلال می‌کنند که "عدم تطابق شکل سازمانی کنونی
تشکیلات ما با خطوط و اهداف برنامه‌های آن قبل از همه خود را در این
واقعیت نشان می‌دهد که هرگونه اصول زندگی حزبی اینک در سازمان ما
بی‌اعتبار گشته و اساساً سنا مه کمیته مرکزی، قبل از همه برای بی‌اعتباری
صحه گذاشته است . " این گفتار به خلاف ادعای پوچ رفیق توکل نه از
"عمق جهل و ناآگاهی نویسنده" بلکه همانا از این واقعیت سرچشمه
می‌گیرد که "کمیته مرکزی ما" به اصول زندگی حزبی و اساساً سنا مه مصوبه
کنگره پای بند نبوده و آنرا زیر پا گذاشته است . و این جوهر ادعای
را تشکیل می‌دهد که قطعاً به کنگره سازمانی تقدیم خواهد شد (۱۶) .

هماً نظور که پیش‌تر گفته شد ، مبارزه در راه رسیدن به خطوط برنامه‌های
امری نیست که مربوط به امروز باشد ، این مبارزه سالهاست در جنبش ما
آغاز شده است و همچنان ادامه دارد و در محدوده سازمان ما ، کنگره اول
نتیجه عملی پیشرفت در این مبارزه بود ، که وجه مشخصه خود را در دوره
گذار به برنامه و تشکیلات حزبی از طریق تثبیت خطوط برنامه‌های ، استراتژی
تاکتیک ، اساساً سنا مه ای و سیستم سازماندهی و مناسبات درون سازمانی
متناسب با آن تشکیل می‌داد . نگفته روشن است که هرگاه به کارنامه
عملی مرکزیت ، در رابطه با تعهداتش در قبال مناسبات کنگره قبلی
نظربیفکنیم و عملکرد آنرا در تمامی زمینه‌ها مورد تحقیق ، بررسی و
تحلیل قرار دهیم (که قطعاً اینکار صورت گرفته و خواهد گرفت) بدون
تردید گرایش حاکم بر آن را مانع اصلی و اساسی روند اصولی دوران گذار
خواهیم یافت . حقیقت آن است که مرکزیت فعلی سازمان و در اسان
توکل ، جزو سرسخت‌ترین عناصری هستند که بلحاظ نگرش محفلی در
قبال اصول و ضوابط "شکل پیشرفته سازمانی" و روند گذار ، سخت‌جانی
عجیبی از خود نشان داده‌اند تا جایی که در زندگی سازمانی ما موردی را
نمی‌توان یافت که نه تنها موارد اساساً سنا مه زیر پا گذاشته شده ، بلکه
حتی کاملاً در برابر عملکرد محفل گرایانه موجود به کناری نهاده شده باشد .

(عدم برگزاری کنگره در موعد مقرر، فقدان کنفرانس مثلادر همین بخش رادیو-عدم تحقق اساسنامه در رابطه با عضوگیریها، ترمیم مرکزیت، فقدان کمیته اجرائی ۱۰۰۰)، امارفیق توکل که همواره راه نجات خویش را در حیطه رویاهای شیرین جستجو می کند و در عین حال نمی تواند نادانکار کند که او در حالی از گامهای سریع و عظیم سخن می گوید که تشکیلات زیر رهبری امثال وی، حتی به اندازه یک محفل بسته نیز دارای ارتباط کارگری نیست و طی چهار سال گذشته حتی یک شعار، تاکتیک و سیاست برنامهای سازمان متحقق نشده است. بنا بر این ترس از حقیقت از یک طرف و نیروی عادت به گزافه گوئی دون کیشوت مآبانه از سوی دیگر، دست به دست هم داده او را و میدارد که با توسل به ژرف اندیشی اپورتونیستی و جمله پردازی "انقلابی" از مدارک، فاکتهای زنده و حقایق امور چشم پوشی کرده، دست به عوامفریبی و مشوب کردن اذهان به قصداً خللال درداوری آگاهانه و مستقل در تشکیلات کمونیستی بزند.

وضع کار را و بسی خراب تر از آن است که ظواهر امر نشان می دهد. او تلاش می کند، برای فرار از پساخگوئی به مسائل حیاتی مطرحه از طرف نویسندگان نقد اساسنامه پیشنهادی مرکزیت، و از باب استتار، به امری که تنها حساسدودی لازم، در کنگره اول حل شده و فقط پراتیک معینی لازم بود تا اشتباهات و نواقص آن روشن گردد، استناد جوید و با دستاویز قرارداد آن، خود را تبرئه کند (۱۷). او با آوردن نقل قولی از لنین درباره "عقب ماندگی سازمان کار، نسبت به مضمون"، ژرف چیز می که بمثابه خط بارزی در سراسر نوشته او مشاهده میشود.

عبارت پردازی او در این است که اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی را، "لنینی - بلشویکی" اعلام می کند و بر آن است که "تنها ایمن اساسنامه می تواند تعارض میان "اشکال" زندگی محفلی ماقبل حزبی را با "اشکال" زندگی و فعالیت حزبی، قطعاً، به نفع "اشکال" زندگی و فعالیت حزبی، [و] تعارض روحیه گروهگرائی و محفل بازی خرده بورژوازی

را با روحیه حزبی، بفتح روحیه حزبی حل کند .
اپورتونیسیم آشکارا و در آن است که نه تنها در عمل، بلکه در طرح مواد
اساسنامه ای و روی کاغذ نیز به تحریف و تجدید نظر در اصول اساسنامه ای
لنینی - بلشویکی "و تغییر فاحش آن در خدمت گرایشات محفلی و تشبیه است
موقعیت خویش اقدام می نماید .

برای نمونه ماده زیر از جمله موادی است که در تمام کمیته ها و کنفرانس
حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه - بلشویک - مورد تأیید لنین - و
بلشویکها بوده است و هیچگاه و در هیچ شرایطی آنرا حذف نکرده اند . این ماده
پیرامون برگزاری کنفرانس عادی و درخواست کنفرانس فوق العاده توسط اعضا و
ارگانهای حزبی است .

"کنفرانس ارگان عالی حزب است . کنفرانس هر سال توسط کمیته مرکزی
فراخوانده می شود . کمیته مرکزی موظف است در صورت درخواست آن تعداد
سازمانهای حزبی (در کنفرانس پنجم به جای سازمانهای حزبی ، اعضای حزب) که
مشترکاً نصف آرا را در کنفرانس حاضر باشند ، کنفرانس را ظرف دو ماه فراخوانند .
کنفرانس ، در صورتی رسمیت پیدا می کند که در آن سازمانهای که مشترکاً
نصف آرا هستند ، حضور داشته باشند *

تبصره یک : چنانچه کمیته مرکزی در صورت درخواست نصف کمیته ها
(در کنفرانس پنجم اعضا) ، از فراخواندن کنفرانس سربا زند ، کنفرانس توسط کمیته
تشکیلاتی که توسط کنفرانس نمایندگان کمیته های واجد شرایط انتخاب
شده باشد ، فراخوانده می شود . کمیته تشکیلاتی در فراخواندن کنفرانس ، از کلیه
حقوق کمیته مرکزی برخوردار است "

جوهر لنینی - بلشویکی واقعی این ماده اساسنامه ح . س . د . ک . ر .
که در عین حال نمودی از دمکراسی درون حزبی را به نمایش می گذارد (همان
چیزی که محفل کمیته مرکزی ما را می آزرده) در آن است که اولاً رینسخ
کنفرانس عادی بعدی تعیین و توسط کمیته مرکزی ، در موعد مقرر فراخوانده
خواهد شد . ثانیاً مفهوم واقعی مظهر را در یکپارچه و متحد حزب بودن کمیته
مرکزی و معنای سائترالیزم برپا به دمکراتیک را در خود متبلور داده و بسمه
مفهوم "کنفرانس عالی ترین ارگان حزب است" ما دیت می بخشد . وقتی در یک
سازمان کمونیستی یا یک حزب پرولتری ، نیمی از اعضای آن مشخصاً خواستار
برگزاری کنفرانس حزبی شوند ، ساده ترین معنایش آن است که به رفقای کمیته
مرکزی خود مثلاً اطلاع داده اند که : رفقا پیش روی حزب و سازمان کمونیستی
ما مسائلی وجود دارد که شما برگزیدگان ما به تنهایی قادر به حل آن نمی باشید
بنا بر این زمینه تصمیم گیری در ارگان عالی حزبمان را فراهم کنید .

کمیته مرکزی آن حزب یا سازمان کمونیستی اگر اپورتونیسیت نباشد
می فهمد که معنای این درخواست آن است که انتخاب کنندگان و "موکلان"
کمونیستشان ، یا می خواهند وظایف نوینی را به آنها محول کنند ، یا
می خواهند واریسی اقدامات و وظایفش بپردازند و یا حتی می خواهند
ما موریت حزبیش در این مقام یا ن دهند و هر کس دیگری را که صالحتر است

* استناد من به اساسنامه تشکیلاتی مصوبه کنفرانس سوم ح . س . د . ک . ر . است
کنفرانس سوم یک کنفرانس کمالات بلشویکی بود ، از طرف منشویکها تحریم شد و اساسنامه آن زیر
نظر لنین تدوین گردید .

عهده‌دار وظایفشان کنند، کمیته مرکزی آن سازمان و حزب کمونیست را تأییدات
 شخصی، خصوصی و محفلی خاص به مسند و جاه‌نچسبانه است. منافعی شخصی و
 گروهی معینی فرا تر از منافع سازمان و توده‌ها ندارد که به مخاطره بیفتد.
 بنا بر این بی‌هیچ‌کس با آن پا کردن، کنگره را فرا می‌خواند (اعضای کمیته
 مرکزی در کنگره مانند هر عضو دیگر سازمان و حزب، یک‌رای برای تصمیم‌گیری دارند).
 حال اگر کمیته مرکزی اهمیت درخواست نیمی از اعضا را برای کنگره
 درک نکرد و از انجام وظایف حزبیش سر باز زد و با شیوه‌های پورتونیستی، در
 برابر اصلی که متضمن حفظ وحدت رزمنده حزب است مقاومت بخرج داد و
 فکر کرد قدیم‌وولی توده‌حزبی است، معلوم است که حزب پرولتاریا و
 سازمان کمونیستی، دست‌روی دست نمی‌گذارد. تن به انشعاب و تکه‌تکه
 شدن و تلاشی نمی‌دهد. تمنا نمی‌کند. انضباط آهنین و دمکراسی پرولتاریائی
 را متحقق می‌سازد. آن نیمی از اعضا و یا نمایندگان نیمی از ارگانهای
 حائز رای یک کمیته تشکیلاتی با وظیفه مشخص برگزاری کنگره و کلیه
 صلاحیت‌های کمیته مرکزی و حقوق آن در فراخوان کنگره ایجاد می‌نماید
 و از همه اعضای حزب از جمله همان "رفقای" خشک مغز کمیته مرکزی حزب
 خود بعنوان اعضای از حزب دعوت بعمل می‌آورد که در کنگره حضور بهم رسانند.
 چرا اساساً ما این حق را به نصف اعضا یا حائز رای در کنگره می‌دهد؟
 زیرا چه بسا تحولات سریع تصمیم‌گیریهایی اساسی نوینی را طلب کند، چه
 بسا مناقشات درون حزبی پیرامون مسائل گوناگونی که با بقای رزمنده
 حزب یا سازمان در ارتباط است آنقدر حاد شده باشد که حل قطعی آنها در
 صلاحیت کنگره باشد و کنگره با احاطه کامل به اوضاع درونی و بیرونی حزب
 و وضعیت عینی جامعه و جنبش، تنها ارگانی است که بطور اصولی قادر به
 حل آنهاست و برعکس چه بسا بدون حل قطعی آنها در حرکت عملی و عادی
 حزب وقفه و اختلال بوجود آید. برای جلوگیری از این اختلال و
 وقفه که ممکن است موجب ضربه خوردن حزب و آسیب دیدن جنبش گردد، اساساً
 بلشویکی - لنینی کمیته مرکزی را به آن صورت که دیدیم "موظف" به تشکیل
 کنگره می‌کند و در صورت امتناع کمیته مرکزی از انجام وظیفه‌اش، آن
 حقوق و اختیارات مذکور در ماده تبصره یا دهم را به آن نیمی از اعضای
 حزب و سازمان کمونیستی تفویض می‌کند.

حال ببینیم اساسا سنا مه پیشنها دی کمیته مرکزی چه بلائی بر سر "جوهر لنینی - بلشویکی" ماده‌ی اساسا مه فوق و تبصره آن آورده و "مدافع ژرف اندیش" و "آنا رشیست عبارت پردا زما از چه معجونی دفاع می‌کند: "اصلنهم کنگره:

ماده ۷۲- کنگره بالاترین ارگان تصمیم‌گیری در سازمان است.
ماده ۷۳- کنگره عادی سازمان هر سه سال یکبار تشکیل می‌شود.
ماده ۷۴- کنگره اضطراری سازمان توسط کمیته مرکزی یا از طریق تقاضای بیش از ۱/۳ اعضا و تصویب کمیته مرکزی برگزار می‌شود.
"اساسا سنا مه پیشنها دی مرکزیت"

می بینید!

با ورکردنی نیست ولی عین واقعیت است. عبارت پردا زما که در نوشته خود در دفاع از اساسا سنا مه پیشنها دی رفقای کمیته مرکزی، از جوهر لنینی "بلشویکی" - لنینی "اساسا سنا مه مذکوردم می‌زند و تصویب آنرا تنها راه حل گذار از شکل عقب مانده زندگی و فعالیت ماقبل حزبی و محفلی به شکل فعالیت و زندگی حزبی قلمداد می‌کنند. در واقع امر فقط عبارت پردازی "انقلابی" بخورد دیگران داده است و عملا در پی تصویب اساسا سنا مه‌ای است که فقط می‌توان آنرا یک "کاریکا تور" آنهم کاریکاتور مخدوشی از یک اساسا سنا مه بلشویکی لنینی نامید.

در مضمون ماده فوق نه تنها کوچکترین نشانی از جوهر لنینی بلشویکی وجود ندارد، بلکه آنچه مضمون و جوهر آنرا تشکیل می‌دهد، همانا "تبعیت از منافع جاساه، عطف توجه فوق العاده به کرسی و مسند و نادیده گرفتن کاروکتوپتاسیون بازی بجای مبارزه در راه ایده‌هاست (۱۸) که در عین حال جوهر تفکر و تمایل آن روشنفکران فراد منشی را به نمایش می‌گذارد که تبعیت از راه متشکل عموم رانافی منافع فردی و محفل گرایانه خود می‌دانند و با نگرش و تکیه برگذشته، تلاش می‌کنند تا این تمایل عقب مانده خود را صورت رسمیت داده و ابدی نماید.

چرا توکل زیر پرده "عبارت پردا زیهای آنارشیستی خود" به چنین

تحریف آشکاری دست می‌زند؟

اساساً غلط است که تصور کنیم افرق بین "مضمون" این ماده و تبصره از اساساً مه "پیشنها دی کمیته مرکزی" را با مضمون ماده و اساساً مه لنینی بلشویکی درک نکرده است. در اینجا حکمتی نهفته است، و آن پندآموزی توکل از حکمت زندگی است. که زندگی "حزبی" را بر مبنای "شم‌زندگی" محفل گرایانه خود می‌خواهد جاودانه سازد. آری، این حکمت زندگی است که راه‌ها و راست‌ها و جریان خود بخودی امور به بند می‌کشد.

این شم‌زندگی است که به توکل و امثال او می‌آموزد که هرگونه تعهد و راستی به اجرای مصوبات کنگره اول در زمینه تارک سیاسی... نظماً می‌قیام "و برخورد فعال بسه انتقادات مطروحه نسبت به رهبری در زمینه اشتباهات ناشی از "دنباله روی از حوادث و فقدان نقشه معین برای مداخله در مبارزه طبقاتی" (۱)، بها ندادن به مباحثه ایدئولوژیک بیرونی و درونی، هرز دادن نیروها و انرژیها، حاکم نبودن اصول کار تشکیلاتی (سانترالیزم - دمکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود) برسا زمان و بی‌توجهی به امر آموزش و پرورش کادرها و فقدان رابطه زنده بین رهبری و بدنه تشکیلات... را در پلنوم سال ۶۱، با ضربات تسال ۶۰ و "مسائل و اختلافات" مربوط به گزارش تروتسکیستی و کارشکنی آنها توجیه کرده و پشت پرده‌ای زگرد و غیب‌رناشی از حوادث گم‌کند.

این حکمت زندگی است که وقتی با زسازی تشکیلات و هدایت آن در فاصله کنگره تا پلنوم، به "ترمیم" مرکزیت و انتقال توکل به گردستان و اقدامات مشابه دیگری محدود می‌گردد و وقتی در پلنوم روشن می‌شود که هیچکدام از بخشهای تشکیلات از تشکل لازم و حداقل برخوردار نیست و طومار انتقادات به سبک کار رهبری و خطاهای مکرر در هفت ماده تنظیم می‌شود، امثال توکل آنها را البته روی کاغذ و به امید حوادث دیگر، گردن می‌نهند. سپس وعده برگزاری کنگره عادی در موعد مقرر آن را وسیله‌ای برای نفی ضرورت برگزاری کنگره فوق‌العاده جهت حل معضلات سازمان قرار می‌دهند و هر شرکت‌کننده‌ای در پلنوم با انبانی از مسائل حل نشده بسه دنباله حوادث تازه فرستاده می‌شوند.

این "شم زندگی" است که توکل را و امی دارد تا با بحران شاخه کردستان (در دوره بیژن)، با روحیه مماشات طلبی برخورد کند و در کمیسیون مربوطه همراه با رفیق بهرام، دست بیژن را برای قلع و قمع جناح انقلابی سازمان در شاخه، باز بگذارد... همچنان در برابر نهاد م شاخه، از جمله شهادت جمعی از بهترین رفقای آن تشکیلات، به نظاره نگری ادا می‌دهد تا این دم چرکین سربا زکند. (وقتی هم که سند... بر ملا شد در پذیرش حقیقت سخت جانی نشان دهد و آنرا "توطئه" رفیقی که سند را کف دستش قرار داد قلمداد کند). تا اینکه آن حوادث فاجعه بار سرانجام به قیمت خدشه دار شدن اعتبار سازمان، الزاماً بیژن را به بیرون سازمان پرتاب کند (حوادثی که خود حکمتی بود تا مجرم خلاص شده و تمامی خلافکارها و ندانم کاریها به یکجا به گردن او و به با یگانی سپرده شود). زمانی هم که در باره او، به جای قبول محاکمه اش به موضع گیری مجبور می‌شوند تنها پرده دیگری از اپورتونیسیم را در دنیا له روی از حوادث و سرپوش نهادن بر ضعفها ترسیم می‌کند.

حکمت زندگی به او می‌آموزد، از طرح سازماندهی کمیته‌های مقاومت و تعریف و تمجید از آن تا ضربات سال ۶۲ و انهدام کامل این بخش از سازمان تا همین چندی پیش - در جریان "حوادث" ایدئولوژیک - حرفی هم به میان نیامد. اما در حالیکه از "سراحدته" دیگر از آن بخش رفیقی - مطلع - باقی نمانده است که مستند، از امثال توکل توضیح بخواهد و امروز که می‌رود تا در آستانه کنگره آتی مسائل سازمان جبراً، تا حدودی روشن گردد، بعد از دو سال سکوت، موضوع کمیته‌های "مختومه" مقاومت بشکل تحریف آمیزی با حنا "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" "تازه" کشف شده، در نشریه کارماست مالی شود. در سایه همین حکمت زندگی است که توکل اگرچه در حرف بخش کارگری سازمان را شالوده حیات و اساس موجودیت و تکامل آتی آن معرفی می‌کند، اما در عمل و سیاستگذاری این شالوده حیات را به دست حادته‌ها می‌سپارد تا سرنوشت آن و زندگی آن پس از چهار سال به صورتی در آید که در گزارش اخیر مرکزیت ترسیم شده است :

بخش کارگری سازمان حتی برای نمونه یک کمیته کارخانه هم تشکیل نداده است. این بخش از اینکه نمی‌تواند آن کارگرها و اداری پرشور سازمان را که در فلان کارخانه دور از چشم جاسوسان "جمهوری" شعار می‌نویسد، مورد شناسائی قرار دهد، غصه می‌خورد و پیرامون راههای مناسب برای شناسائی آن شعارنویس مخفی کارویارگیری او برای "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" خود تفحص می‌کند و مرکزیت این تفحص را می‌ستاید و آنقدر نمی‌فهمد که اگر مشکل کمیته کارگری این باشد، می‌شود با یک پیام مراد یوئی به شرح زیر آنرا حل کرد:

"رفیق نویسنده شعار... در کارخانه... مرحمت کنید با ما به آدرس
 "... تماس بگیرید... " و مشکل ما را حل کنید! "

داستان دنیا له‌دار "حکمت زندگی" و "شم‌زندگی" رفیقمان را عمداً روی همین بخش کارگری متوقف می‌کنیم، زیرا که شریان زندگی این بخش بعد از رفیق نظام به دست با کفایت رفیق توکل سپرده شد و سرنوشت آن آئینه تمام‌نمای سازمانی است که امثال او آنرا به ورطه انفعال سوق می‌دهند. اهمیت این موضوع زمانی بیشتر درک می‌گردد که عبارت پردازیهای تبلیغاتی و بی‌محتوا و حتی قلبی او پیرامون پیشرفت‌های عظیم و سریع در نوشته‌هایش، در نظر گرفته شود و آنرا با کارنامه این بخش حیاتی مقایسه کنیم.

البته این تنها برای پی بردن به عمق اپورتونیزم پنهان شده در پس آن عبارت پردازیه نیست، ما همچنین ابعاد بیگانگی این اپورتونیزم را با طرز تلقی بلشویکی - لنینی از مفهوم انتقاد و انتقاد از خود کمونیستی به راحتی در خواهیم یافت. چرا که بقول لنین "رویه‌ای که یک حزب سیاسی نسبت به خطاهای خود اتخاذ می‌کند مهمترین و قطعی‌ترین ملاحظه سنجش جدی بودن حزب و اجرای وظایف آن نسبت به طبقه خود و تسوده زحمتکشان است." (چپ روی بیماری کودکان) به نقل از مسائل لنینیسم ص ۲ آری وقتی این کارنامه درخشان را در نظر بگیریم بهتر خواهیم فهمید که پندآموزی از "حکمت زندگی" و ترس از بخطر افتادن منافس

آریستوکراتیک رفیق "ژرف اندیش" ما را چگونه و می‌دارد تا هما‌گونه‌که برای حراست از "منافع جاه" وضعیت کنونی خود را بر پایه انواع شیوه‌های غیر کمونیستی استوار کرده است، بدنبال چفت و بست‌های "قانونی" جهت تثبیت همین وضعیت برای فردای آرزگار محفل خود باشد. ونیز پی خواهیم برد که چگونه برای خلاصی از هرگونه مواخذه کنگره‌ای در مضمون لنینی - بلشویکی ماده مربوط به شرایط تشکیل کنگره اضطراری به نفع محفل بازی علیه "حزبیت" دخل و تصرف کرده است.

مدافع سینه‌چاک‌اساسا سنا مه‌پیشنهادی مرکزیت همانند "تدوین کننده" این اساسا سنا مه‌همچنین بر آن است تا اگر بتواند گریبان خود را به هر ترفندی از چنگال مسائل ناشی از بحران کنونی خلاص کند. همانند اسلاف سوسیال پاسیفیست خویش، با منوط کردن تشکیل کنگره سازمانی به "تصویب" و اراده مرکزیت، عملا هرگونه امکان تشکیل کنگره‌ای بر طبق موازین لنینی را درآینده نیز منتفی نماید. در مثل مناقشه نیست! اگر حتی ظاهر قضیه را نگاه کنیم، مولفین اساسا مه‌پیشنهادی با تقلیل معیار (نصف) به یک سوم، ظاهرا خود را از لنین هم نسبت به دمکراسی متمایل تر نشان داده‌اند (۲۰)، از طرف دیگر با منوط کردن تشکیل کنگره اضطراری به تصویب مرکزیت عملا هرگونه حقی را نه تنها از یک سوم بلکه از تمام حائزین حق نمایندگی در کنگره (بجز اکثریت کمیته مرکزی) بکلی سلب نموده‌اند و آنرا مطلقا در انحصار مرکزیت قرار داده‌اند.

نمونه دیگر این حسابگریهای مبتنی بر "شم‌زندگی" مولفین اساسا مه‌پیشنهادی کمیته مرکزی را می‌توان در "اصلاحاتی" که آنها در ماده مربوط به "ترمیم" کمیته مرکزی وارد کرده‌اند و بویژه در کثویتاسیون بازی نهفته در پس این اقدام مشاهده نمود.

میدانیم که بعد از کنگره اول سازمان، تا اسفند ماه ۶۰ در فاصله حدود سه ماه، طی ضربات سنگین آن سال، چهارتن از رفقای کمیته مرکزی سازمان یعنی رفقا محسن، هادی، نظام و کاظم به شهادت

رسیدند. پس از شهادت اکثریت اعضای کمیته مرکزی، هاشم مانده بود و بیژن و توکل. اقدامات "گرایش سوسیالیستی" اختلافات میان اعضای سه گانه با زمانه مرکزیت را تشدید نمود. کمیته مرکزی چه بایستی کرد. از یک طرف سازمان می بایست با گرایش ... بخاطر اقدامات ضد تشکیلاتی آن تعیین تکلیف کند، توکل و بیژن هیچکدام به "دمکراسی بازی قلبی" و نظرخواهی از اعضای سازمان مثلاً از طریق تشکیل کنگره فوق العاده ویا "کنفرانس" مسئولین و اعضای "بازمانده" و شرکت کننده در کنگره اول با ورنداشتند. ماده ۶۵ اساسنامه می گفت:

"کمیته مرکزی می تواند یک عضو خود را بخاطر فقدان دیسیپلین و رفتار نادرست و فعالیت های ضد تشکیلاتی با ۱/۳ اعضای حاضر که به هرحال بایستی بیش از نیمی از مجموع آرا کمیته مرکزی باشد اخراج نماید"

ماده دیگری رسمیت اجلاس کمیته مرکزی را منوط به حضور ۲/۳ اعضای آن میدانست در چنین شرایطی رفیق توکل و بیژن سامع بعنوان ۲ تن از آن ۳ تن باقیمانده که "بهر حال" نه تنها نیمی بلکه حتی ۱/۳ مجموع آرا کمیته مرکزی را نیز در هر صورت حائز نبودند، جلوس نموده، هاشم را اخراج می نمایند (فعلات تصورش را نکنید که اگر در جریان ضربات سال ۶۰ به جای رفیق شهید کاظم که او نیز "جانبدار" "گرایش سوسیالیستی بود مثلاً مهدی سامع (یا خدای ناکرده!) رفیق توکل ضربه می خوردند و شهید کاظم و هاشم با همین روش نفر سوم "بازمانده" را اخراج می کردند و برای خود یک کمیته مرکزی تروتسکیست بر سازمان مسلط می نمودند، چه می شد؟!) به صورت، "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد! (۲۱).

تا اینجا رفقای کمیته مرکزی دو نفر "بازمانده" ندکه خود را "کامل" تشخیص دادند.

بعد از اخراج هاشم نیز بی آنکه به آرای تشکیلات واقعی نهاده باشند باز هم اجلاس کردند. اینبار دو رفیق دیگر را که چندان هم "بازمانده" کمیته مرکزی نبودند یعنی رفقا بهرام و اعظم را به جمع خود افزودند،

رفقای کمیته مرکزی جدید در پلنوم خود را تکمیل نکردند اما بعد از پلنوم و حوادثی که قبلاً ذکر آن رفت ۳ تن از این ۴ تن در یک اجلاس دیگر علی‌رغم تاکیدهات مکرر رفقای که در جریان قرارداداشتند و بر روی ضرورت پیوسته نشست وسیع از اعضا برای بررسی وضعیت بیژن و "محاكمه" او و لاجرم ریشه یابی قضایا، پای می‌فشرده‌ند. بیژن را اخراج کردند (در اینجا بود که بیژن سامع که خود را در چاه می‌فشرده بود دست خود کنده بود می‌دید، بنای ضجه سر دادن نهاد و زوزه‌کنان از "غیر رسمی بودن و غیر قانونی بودن" نشست "مقدس" و تا آن زمان مورد تائید خود، دم زد و یاد اسانما نهاد).
تا اینجا را فعلاً داشته باشید!

اگرچه ما دهه ۱۶۲ اسانما مه فعلی سازمان می‌گویید: "کمیته مرکزی منتخب کنگره و تنهادر مقابل آن مسئول است" اما نتیجه ساده کثویتاسیون با زیها آنکه، کنگره سازمان کسانی را بعنوان کمیته مرکزی انتخاب کرده بود که قطعاً انتخابش بیانگر ایشات و نقطه نظرات موجود در آن بود) اما طی یک پروسه بدنبال ضربات و اخراجات و وضعیت بدون دخالت اعضا و ممکن است بصورتی درآید که حتی این یک عضو کنونی منتخب کنگره هم در کمیته مرکزی حضور نداشته باشد! مثلاً فرض کنید به هر دلیلی، اعظم و بهرام علیه توکل هم نظر شوند. آنها ۴ اعضای کمیته مرکزی هستند، مگر نه آن است که طبق تفسیر امثال رفیق توکل آنها این حق را دارند که او را در اجلاس رسمی خود اخراج کنند. مگر نه آن است که سپس این حق را هم دارند که یکی دو نفر از نزدیک ترین و مورد اعتمادترین نزدیکان خود را به جرگه خود داخل کنند! (۲۲) اما نتیجه اخلاقی قضیه تعهدات اسانما مه ای و آنکه کمیته مرکزی که منتخب کنگره نیست چگونه در قبایل آن می‌تواند مسئول باشد! خود اسانما مه دیگری است.

تا اینجا قضیه مسائلی است که هم پیش از پلنوم و هم در پلنوم مورد بحث بود و کنگره ای هم در پیش است. بویژه آنکه مباحثات و مشاجراتی در درون تشکیلات پیرامون مساله ترمیم بویژه صلاحیتها و مسائل اسانما مه ای و غیره وجود داشت که قاعدتاً همه رفقا باید در جریان آن قرار

داشته باشند !

به هر حال ، موضوعات به جای خود آموخته‌ای بود .

اما جالب تر از همه آنکه مولفین اساسا مه‌پیشنهادی کمیته مرکزی و مدافعین ، ببخشید ! مدافع این اساسا مه ، بجای آنکه نواقص اساسا مه‌ای سازمان را در جهت انقلابی آن حل کنند ، از آنجائی که بوئی از یک برخورد بلشویکی هم نبرده‌اند ، لاجرم روح کثویتا سیون بائی محفل گرایانه را با زیرکی خاصی تا اعماق اساسا مه‌پیشنهادی خود در این مورد نیز نفوذ داده‌اند .

"دم‌خروس" این روح "مقدس" همانا از طریق ماده ۱۰۱ اساسا مه‌پیشنهادی "پوشانده" شده است :

ماده ۱۰۱: در صورتی که اکثریت اعضای کمیته مرکزی با زداشت و یا شهید شوند ، با زمانگان به هر تعداد می‌توانند وظایف کمیته مرکزی را بعهده گرفته ، بنا به تشخیص خود از بین اعضاء علی‌البدل وساده ، عضو موقتی (۲۳) برای مرکزیت انتخاب و امور جاری سازمان را تا انتخاب مجدد کمیته مرکزی (توسط کنگره عادی یا اضطراری) رهبری نماید .

صورت ظاهرا این ماده بسیار فریبنده (البته در چنین اساسا مه‌ای) ممکن است خیلی هم منطقی بنظر برسد ، بویژه آنکه پس از شهادت اعضای کمیته مرکزی منتخب کنگره اول ، خواست عمومی رفقای سازمان آن بود که رفقای "کمیته مرکزی" از جمله جهت ترمیم مرکزیت کنگره یا نشست وسیع دیگری را فرا بخوانند و چون طبق ماده اساسا مه هرگونه نشست وسیعی می‌بایست به تصویب کمیته مرکزی برسد ، کمیته مرکزی با آن مخالفت نمود . خوب پس دلیل مخالفت فعلی من چیست ؟ عجله نکنید رفیق توکل ! برای اینکه بودند و این "ماده" چندان فرقی در اصل موضوع نمی‌کند . مگر نه آنکه با مواد مربوط به شرایط تشکیل کنگره عادی و فوق‌العاده اساسا مه‌پیشنهادی ، پیش تر عقیم و بی‌خاصیت شده است . ما قبلا بحث مفصل در این زمینه نمودیم و ثابت کردیم که چه "دسته‌گلی"

رفقای کمیته مرکزی به آب داده اند. اینجا فقط یکبار دیگر عین ماده مربوطه را تکرار می کنیم:

ماده ۷۴: "کنگره اضطراری سازمان توسط کمیته مرکزی یا از طریق

تقاضای بیش از یک اعضا و تصویب کمیته مرکزی برگزار می شود."

دقت می کنید!

باز هم برای نشان دادن "قلاپی بودن ادعای رفیق توکل درباره بلشویکی ولتینی قلمداد کردن اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی، مروری هم به اسناد اساسنامه ای بلشویکها بنماشیم و ببینیم مواد مربوطه ترمیم در این اسناد چگونه آمده است:

"ماده ۱۲- ... عضوگیری جدید برای کمیته مرکزی باید به اتفاق آرا باشد. (کنگره سوم)

"ماده ۷- جای اعضای که کمیته مرکزی را ترک کنند (بخاطر دستگیری، کناره گیری وغیره)، با کاندیداها تعیین شده توسط کنگره و به ترتیبی که مشخص کرده است پرمی شود." (کنگره وحدت)

ماده فوق عینا در کنگره پنجم که صرفا بلشویکی بود، همچنان موجود است.

"جای عضو دستگیر شده، فوراً با کاندیدای آن پرمی شود."

همچنین، نشست کمیته مرکزی در صورتی رسمیت دارد که همه اعضای آن حضور داشته باشند.

ح. س. د. ک. ر. - پلنوم کمیته مرکزی اوت ۱۹۰۸

کاندیداها ی جدید کمیته مرکزی باید با اکثریت هیات (اعضای

کمیته مرکزی روسیه) بدون رای مخالف به عضویت درآیند،

این اعضا تا هنگام تائیدشان توسط یک کنفرانس سراسری حزب

بعنوان اعضای بالفعل کمیته مرکزی محسوب می شوند. اعضای

که کمیته مرکزی را ترک می کنند با کاندیداها ای که اخیراً به

عضویت (منظور کاندیدا ای عضویت کمیته مرکزی است) و نماینده

همان گرایش هستند و به همان سازمان ملیتها تعلق دارند،

جا یگزین می‌شوند. جزئیات مربوط به رویه جایگزینی اعضا شی که کمیته مرکزی را ترک می‌کنند توسط "هیات" تعیین می‌شود. (پلنوم کمیته مرکزی ح.س.د.ر. ژانویه ۱۹۱۰) (اکثر مصوبات این پلنوم با مخالفت لنین روبرو شده است.)

ج: برای تضمین کارکرد صحیح و بدون وقفه سازمانهای محلی، کار برداصل کثوینا سیون مجازاست اما چنین اعضای جدیدی باید در اولین فرصت با رفقای که بطورقانونی و بر مبنای اساسنامه انتخاب شده اند تعویض شوند. کنفرانس پنجم (سراسری) در کنفرانس ششم ح.س.د.ر. که یک کنفرانس بلشویکی بود اصل فوق مورد تأیید قرار گرفت. همانطور که می‌بینیم موضوع در رابطه با سازمانهای محلی است و بعنوان مثال آورده شد.

کنگره ششم حزب بلشویک: (۱۹۱۷)

ماده ۱۳ اعضای که کمیته مرکزی را ترک می‌کنند، توسط نامزدهای منتخب کنگره و با ترتیب مقرر توسط کنگره جایگزین می‌شوند. حال اگر مجدداً مواد مربوط به "ترمیم مرکزیت" در اساسنامه مصوبه کنگره اول را مورد دقت قرار دهیم و به سرنوشت این "مواد" در اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی توجه کنیم، با دیدن ماده اصلاحیه ۱۰۱ پی خواهیم برد که "کمیته مرکزی" ما موقع تدوین ملغمه پیشنهادی خود، جدا این نکته را مدنظر داشته است که نقطه ضعف مواد مربوطه را به گونه‌ای "انقلابی" از نظر پوشاندن وجه پوششی پر آب و رنگ تراز تهیه ماده‌ای که طبق آن "بازماندگان" دائمی برای اداره "مورجاری"، عضو موقتی را بنا به "تشخیص" خود انتخاب نمایند. آنها با قراردادن "منصب" خویش در وضعیت غیر ثابت و فی الواقع تحت حمایتی از یکسو، "ممتازیت" آن هر تعدادنا مشخص را نسبت به این "عضو موقتی" حفظ می‌نمایند و از طرف دیگر با افزودن صفت "موقت" و نه دوفاکتور با عملدارای حق کامل تا کنگره و نشست بعدی، دست خود را برای برکنار نمودن این گماشته موقتی بازمی‌گذارند تا هر لحظه که اراده، "سلیقه و تشخیص خود" آنها ایجاب نمودا و را منفصل و شخص دیگر را موقتاً منصوب دارند.

من درباره اینکه رفقای کمیته مرکزی با افزودن جمله "تانتخاب مجدد کمیته مرکزی توسط کنگره عادی یا اضطراری" به آخرین ماده کاری جز عبارت پرداختی نکرده اند، چیزی نمی گویم. همین قدر اضافه کنم که "خدا میداند" ! در صورت وقوع حادثه یا اتفاقی مشابه حادثه اسفندماه سال ۶۰ و شهادت جمعی از رفقای مرکزیت که کمیته مرکزی از اکثریت افتاد، وقتی "تشکیلات کمونیستی" ما گذارش به زیرمهمییز اعلیمرتبه پروراین ماده ۱۰۱ بیفتد، چه دما ری از روزگارش ممکن است به درآید (با تاکید بر اینکه این ماده مکمل خود را در ماده ۷۴ قرار داده است و تحققش درگرو تصویب همان "بازماندگان" محترم است .)

آیا جزاین است که دراین صورت چیزی بنا ماسا نه سائترالییزم دمکراتیک باقی نخواهد ماند؟ بدنیت رفیق توکل معجون سحرآمیز "اعتماد رفیقانه" مورد نظر خود را بویژه هنگام بحث درباره اساسنامه، موقتا هم که شده، بکناری بگذارند و از ما انتظار نداشته باشند که بـا "نیات حسنه" و برپایه "اعتماد خودسرانه" بازهم راه ربه سوی جهنم کج کنیم .

بگذار یکبار هم سازمان از روی "شم زندگی" خود و "حکمتی" که از زندگی خویش دریکی از حساس ترین برهه های حیاتش یعنی از انشعاب تا امروز آموخته است و از روی راه و خطوط روشن حرکت کنند ! کیست که از چگونگی تدوین اساسنامه مصوبه کنگره اول، و ایضا شرایط تصویب آن اطلاع داشته باشد (اعم از آنکه در کنگره حضور داشت یا آنکه بدلائل "خاص" تاکنون تصادفا موفق شده است تمام یا بخشی از اسناد و مباحثات آن کنگره را مطالعه کند و بشنود) و نداند که ما بهنگام تصویب این اساسنامه پیش از هر موضوع دیگری بر ضرورت صیقل یافتن، تکامل و تدقیق اساسنامه سازمان در جریان پراتیک مبارزاتی و زندگی تشکیلاتی دوران گذار ربه سوی یک تشکیلات حزبی پای میفشردیم و چندان درگیر ماجرا دلسه برای بستن سوراخ سنیه ها نبودیم . "سوراخ سنیه" هائی که هر آینه به عنوان راه "نفوذواستیلای" یک محفل و باندموردا استفاده قرار گیرند،

بزرگترین دروازه‌های با زدر برابر آن منفذی حقیرومدخلی کوچک بشمار می‌رود.

آری واقعیت آن است که مواد مربوط به "ترمیم" از جمله مواد غیر دقیقی است که در اساسنامه مصوبه کنگره اول وجود دارد. یعنی "تفسیر" بردار است و! ز نظر حقوقی ناقص!

طبق ماده ۶۸ آن جای خالی هر عضو شهید، با زداشت و اخراج -- سی کمیته مرکزی از طریق برگماری با ۲ رأی پرمی شود. طبق ماده ۶۹ آن رسمیت اجلاس کمیته مرکزی منوط به حضور ۲ اعضا است در حالیکه طبق ماده ۷۰ با ردیگر هر جای خالی با اکثریت ساده مجموع اعضا یش پرمی شود. و این سه ماده هر کدام یک "ماده" اند و نه تبصره الحاقی.

ممکن است پرسیده شود چطور "دهها" رای دهنده و شرکت کننده در کنگره اول به چنین اغتشاش و نقصی رای دادند؟ تار فیهق توکل توجیه نکرده است تا کید می‌کنم که امثال توکل با ناچیز جلوه دادن مساله اساسنامه، امکان هرگونه تفکر و تبادل نظر پیرامون آن -- را از شرکت کنندگان در کنگره سلب نمودند. در هر حال بعد از ضربات ما می‌گفتیم مرکزیت از اکثریت ساده هم افتاده است و خواستار تجدید انتخاب است بودیم و امثال رفیق توکل چون هنوز اطلاع نداشت که "لنین" در یکجائی از چه با ید کرد یا یک گام به پیش بسیار به حق در مزار "دمکراسی -- سازی قلبی" محبتی کرده است و لاجرم ذره‌ای توجیه "تئوریک" در دست نداشت که با سنگ گرفتن پشت آن، امتناع خود را از پذیرش خواست برحق رفقای "تشکیلات کمونیستی" خود بپوشاند. او آن موقع فقط همین اندازه می‌فهمید که در برابر چنین "درخواستها ئی" مثلاً بشرح زیر افافه کند که: "اگر -- م طرح شود! ما رسمیت نداشتیم چون اکثریت نداشتیم، پس! در قبال مسئولین و مسئولیتها هم (رسمیت) نداشتیم و اساساً حتی کنگره و پلنوم هم نمی‌توانست تشکیل شود، چون رسمیت نداشت" -- با رزترین جلوه "یا دستش را ... یا به دهانش ... (پلنوم ۶۱). یا با ید می‌پذیرفتیم که "کمیته مرکزی" با درکی که از قضیه داشت سا زمانی را مضمحل کند، یا باید

برای جلوگیری از انهدام قطعی آن مبارزه را برای رسیدن به کنگره بعدی به پیش می‌بردیم و در این راه تحمل مصائب ناشی از بی توجهی خود در کنگره اول را می‌کردیم... کافی بود گفته شود شما با دورای (بیژن و توکل) با زمانه آن هفت رای سابق رسمیت ندارید و از آنها خواسته می‌شده که زمینه انتخابات مجدد را فراهم کنند تا آنها بکلی "قهر" کرده‌اند کنگره‌ها زمان را فرا خوانند و نه پلنومی برگزار کنند....

در حال پلنوم سال ۶۱ هما نگونه که قبلاً گفته شد "من حیث المجموع" در برابر آن وعده "رفیقانه" که کنگره عادی در موعد مقررش تشکیل خواهد شد به "کار" خود خاتمه داد و هما نظور که می‌داد نیم دو سال تمام است که از موعد آن کنگره می‌گذرد. و این همه تجارب هولناک.

لنین در حالیکه همه جا بر روی ضرورت تمرکز سخت و محکم پای می‌فشارد و هر کس را که اندکی بخواهد از اهمیت آن بکاهد و آنرا خدشه دار سازد به صلابه می‌کشد، در برابر این اعتراض معمول و رایج مبنی بر آنکه "چنانچه این تمرکز رهبری به طور اتفاقی در دست آدم (با آدمهای نالایقی) که قدرت بسیار زیادی را در اختیار دارند، قرار گرفت، چه بسا بسا دگی تمام باعث نابودی جنبش گردد. چنین پاسخ می‌دهد: "البته این امکان وجود دارد، و لکن وسیله مقابله با آن به هیچوجه اصل عدم اختیار و عدم تمرکز نیست که کار انقلابی سخت سلطه استبداد و با بعاد پنهان و روسیخ کلا غیر مجاز و بسیار مضراست." و تاکید می‌کند که: "هیچ آئین‌نامه‌ای نمی‌تواند وسیله مقابله با این امر را بدست دهد. این وسیله تنها از طریق "تاثیر رفیقانه" می‌تواند عرضه گردد که آغاز آن همانا تصمیم گیربهای همه آن گروههای پایه‌است و با اعلام خواسته‌های این گروهها به ارگان مرکزی و کمیته مرکزی ادا می‌شود می‌کند و در موارد بسیار حاد تا سرنگونی آن ارگان قدرت کا ملانا لایق پیش می‌رود" (تاکید از من... نامه به یک رفیق درباره وظایف سازماندهی). بنا بر این و نیز با توجه به تجربه مشخص سازمان که تا حدودی درباره آن سخن گفته شد، لازم می‌دانم رئوس زیر را در رابطه با کنگره و کمیته مرکزی پیشنهاد کنم: (۲۴)

کنگره:

۷۱- کنگره عالیترین ارگان تصمیم‌گیری سازمان است که سه سال یکبار، بوسیله کمیته مرکزی فراخوانده می‌شود. فراخوان کنگره و دستور جلسه آن ۲ ماه قبل از تشکیل، اعلام می‌گردد.

۷۲- کنگره فوق العاده بوسیله کمیته مرکزی و یا از طریق تقاضای اعضای سازمان یا نمایندگان واحدهای حائز رای که در آخرین کنگره سازمان شرکت داشته‌اند، ظرف دو ماه فراخوانده می‌شود.

۷۳- چنانچه کمیته مرکزی سازمان ظرف مهلت تعیین شده در ماده ۷۲ فراخوان کنگره فوق العاده را اعلام ننماید، اعضای که خواستار فراخوان کنگره فوق العاده شده‌اند، از حق تشکیل یک کمیته تشکیلاتی با کلیه حقوق کمیته مرکزی در فراخوان کنگره، برخوردار خواهند بود.

۷۴- ترکیب کنگره شامل نمایندگان هرواحد سازمانی (که از طریق کنفرانسی که به منظور بحث و تبادل نظر پیرامون دستور جلسه کنگره زیر نظر کمیته مرکزی در مناطق انتخاب می‌شوند)، و کلیه اعضای کمیته مرکزی، می‌باشد.

تبصره الف: در شرایط و مناطقی که امکان برگزاری کنفرانس وجود ندارد کمیته مرکزی ضوابط انتخاب نمایندگان برای شرکت در کنگره را، با توافق کمیته‌های مناطق و در نظر گرفتن تعداد کل اعضای سازمان تعیین می‌نماید.

تبصره ب: کمیته مرکزی بنا به شرایط سازمان ممکن است کنگره را، با شرکت تمامی اعضای سازمان برگزار کند.

۷۵- کنگره در صورتی رسمیت دارد که نیمی از اعضای سازمان یا نمایندگان نیمی از واحدهای دارای حق رای در آن حضور داشته باشند.

وظایف کنگره :

۷۶- انتخاب یک هیات رئیسه جهت پیشبرد کار کنگره و اندازه جلسات آن .

۷۷- انتخاب یک کمیسیون جهت بررسی اعتبار نامه نمایندگان و تصویب گزارشات آن کمیسیون .

۷۸- در رابطه با اعضای کمیته مرکزی نیازی به تصویب اعتبار نامه برای آنها نیست .

تجربه : در صورتی که کنگره سازمان با شرکت کلیه اعضا تشکیل گردد ، علاوه بر کمیته مرکزی ، در رابطه با آن دسته از اعضای که پیش از آخرین کنگره عضو سازمان بوده اند نیز احتیاجی به تصویب اعتبار نامه وجود ندارد . (۲۵) .

۷۹- دریافت ، بررسی و تصویب گزارشات سیاسی ، تشکیلاتی و مالی کمیته مرکزی .

۸۰- تصویب ، تجدیدنظر و یا اصلاح برنامه و اساسنامه سازمان .

۸۱- تصویب خط مشی تاکتیکی سازمان در مورد مسائل جاری مبارزه و تصویب قطعنامه ها و مصوبه های لازم در این زمینه .

۸۲- انتخاب اعضا و اعضای علی البدل کمیته مرکزی (با توجه به شرایط به هر تعداد لازم) و برای مخفی .

کمیته مرکزی :

۸۳- کمیته مرکزی سازمان منتخب کنگره و در برابر آن مسئول است

در فاصله دو کنگره عالی ترین ارگان رهبری و مرجع تصمیم

گیری است . مسئول سازماندهی عمومی و ایجاد هماهنگی

لازم میان تمامی ارگانها و نظارت بر اجرای وظایف آنهاست

نیروها و امکانات سازمان را تخصیص میدهد و بمثابه مسئول

امور مالی سازمان ، کلیه درآمدها و مخارج ارگانهای

مختلف را تحت کنترل و برنامه ریزی قرار میدهد و نماینده

سازمان در روابط بین سازمانها ، اجزای و نهادهای دیگر است .

- ۸۴- کمیته مرکزی از میان خود چند نفر را بعنوان دفترسیاسی-انتخاب می نماید. این دفتر در فاصله "دو نشست کمیته مرکزی رهبری سیاسی-تشکیلاتی سازمان را بعهده خواهد داشت.
- ۸۵- کمیته مرکزی از میان خود چند نفر را بعنوان کمیته کنترل و بازرسی انتخاب می کند که امر بازرسی و نظارت بر فعالیت کلیه ارگانها و اعضا و پی گیری مسائل و معضلات آنها را بعهده می گیرد.
- ۸۶- سازماندهی کمیته ها و ایجا دارگانهای ویژه و رهبری فعالیت تمامی نهادها و ارگانهای سازمان از وظایف کمیته مرکزی است.
- ۸۷- هیئت تحریریه ارگانهای مرکزی سازمان (راديو و نشریه) را کمیته مرکزی انتخاب می نماید.
- ۸۸- کمیته مرکزی می تواند مشاوران و مشاورانی از میان اعضای سازمان انتخاب کند و در اختیار اعضای خود قرار دهد تا آنها را در انجام وظایف محوله یاری رسانند.
- ۸۹- کمیته مرکزی می تواند یک عضو خود را بخاطر عملکردهای ضد سازمانی و مغایر با دیسپلین حزبی و رفتارینا درست با آرای اعضای خود اخراج نماید.
- تبصره: اعضا خارجی کمیته مرکزی می توانند از کنگره سازمانی درخواست پژوهش کنند. رای کنگره قطعی است.
- ۹۰- جایگزینی اعضای که کمیته مرکزی را ترک می کنند (بازداشت، کناره گیری و اخراج) یا بشهادت می رسند، بلافاصله توسط اعضای علی البدل و با ترتیبی که کنگره مشخص کرده است، صورت می گیرد.
- ۹۱- حفظ و بایگانی اسناد و شناسنامه های سازمان، وظیفه کمیته مرکزی است.

۹۲- جلسات کمیته مرکزی با حضور ۴ اعضا رسمیت می یابد ، فاصله
دو نشست کمیته مرکزی نبا ید از سه ماه تجاوز نکند .

تبصره : کمیته مرکزی در صورت ضرورت و برای تبادل نظر در مساله
یا مسائل خاصی می تواند پلنوم وسیعی مرکب از اعضای
اصلی و علی البدل و مشاوران کمیته مرکزی ، هیئت
تحریریه ارگانهای مرکزی ، مسئولین مناطق و کمیته ها...
تشکیل دهد . بجز کمیته مرکزی بقیه آرا در این
نشست جنبه مشورتی دارد .

۹۳- کمیته مرکزی موظف است آئین نامه های اجرائی و انضباطی ،
تنظیم و در اختیار کلیه ارگانها قرار دهد .

۹۴- کمیته مرکزی مسئول تدارک و تشکیل کنگره ها زمان اعم از
عادی و فوق العاده می باشد . و موظف است در مورد تشکیل کنگره
عادی از دو ماه قبل از موعد آن و کنگره فوق العاده زمان
کافی را به تدارک کنگره اختصاص دهد . این زمان که دوران
پیش کنگره نامیده می شود برای بحث و تبادل نظر روی مسائل
مطروحه در کنگره و انجام مباحثه ها و ایدئولوژیک روی مسائل مورد
اختلاف در نظر گرفته خواهد شد که نمایندگان با سابقه ذهنی و
اطلاع از مسائل در کنگره شرکت کنند .

۹۵- تصویب عضویت کاندیداهای معرفی شده توسط ارگانهای ویژه
و کاندیداهایی که قبلا اعضا حزاب و سازمانهای دیگر بوده اند
به عهده کمیته مرکزی است .

* * *

من مخصوصا این مباحثه را روی دو موضوع اساسی : کنگره و کمیته
مرکزی به پایان نزدیک می کنم . چرا که این دو مقوله در ارتباط
لاینفک با یکدیگر ، شالوده و ساختار زندگی و فعالیت سازمان رهبری
کننده کارساز را تشکیل می دهند .

هنگامی که جایگاه تعیین استراتژی و خط مشی یک سازمان پرولتری ،

در عرصه های مختلف مبارزه طبقاتی و نیز چگونگی ترکیب و بنای مرکز رهبری یکپارچه آن و مکانیزم این مرکز و احداث آن و کلیه ارگانها پیش آنچه را که تبلور قدرت و توریتته و احاطه و تسلط بر آنها می دانند و هماهنگی با حمایت و همکاری فعال خود بدان مادیات بخشیده اند و قانونمند ساختند، پیگیرانه نیز تقویت خواهند نمود.

تنها در این صورت است که مناسبات درونی به جای آنکه سردرگنداب دوست با زیبا و اطمینان های خودسرانه، علاقه شخصی، تمایلات فردی و اعتمادات خصوصی داشته باشد، بر پایه برنامہ، خط مشی و خطوط روشن سیاسی و مناسبات روشن تشکیلاتی استوار خواهد بود و بر اساس وظایف و مسئولیتهای مشخص و قابل محاسبه گذاشته می شود.

امری که جز درگیر و در داخله فعال در جنبش طبقاتی نهایی خواهد می شود و نه تکامل می یابد. آری تنها در این صورت است که اعتماد، به مثابه مقوله ای بالاتر از هر "آئین نامه" جان می گیرد و ملموس می شود. و گرنه "اعتماد در فیکانه" نیز مثل دهها قطع نامه و مصوبه که تاکنون روی کاغذ مانده است، فقط در مخیله ها می رقصند و هرگز از حدها له و رویا فراتر نخواهند رفت.

اکنون بعد از مقایسه ای که میان برخی مواد اساسنامه پیشنهادی رفقای کمیته مرکزی با موارد مشابه در اساسنامه های حزب لنین انجام داده ایم، حال که از این طریق و نیز به کمک فاکت های مشخص "قلابی" بودن ادعای رفیق توکل را در توصیف معجون پیشنهادی و مورد دفاع خود بعنوان یک اساسنامه بلشویکی - لنینی بر ملا کرده و انگیزه این قلب حقایق را تا حدودی روشن نمودیم، جا دارد نگاه گذرانی هم به یکی دیگر از ادعاهای مضحک وی بیفکنیم که بخش عمده ای از نوشته اش را به جار و جنجال درباره آن اختصاص داده است.

رفیق توکل موقع باصطلاح بررسی بیشتر اساسنامه پیشنهادی مرکزیت، ضمن کپی برداری ناشیانه از توصیفات لنین پیرامون طرح تشکیلاتی

ایسکرا بکا برده است، چنین واگویه میکند: (لطفاً با دقت و شمرده بخوانید)
"جوهر این اساساً ما را نظریه‌لنینی سا زماندهی، در باره ایجا د
می‌دهد... کسانی که حرفه آنها فعالیت انقلابی است. مساله آنها
دمکراسی بازی دروغین قلابی وظا هری نیست، برای مبارزه در شرایط
عریان و تروریستی حاکم بر ایران از جهت آما دگی لازم را کسب کرده‌اند
کسانی که در گزینش آنها بیت دقت بعمل آمده است، در فن مبارزه با
پلیس سیاسی مهارت لازم را کسب کرده‌اند و پنهانکاری را به نحو اکیسب
رعایت می‌کنند... در چنین سا زمانی که می‌خواهد مبارزه پرولتاریا را
تا نیل به پیروزی نهائی رهبری کند. با پدید سیپلین پولادین حاکم
باشد. این دیسیپلین برا صل سا نترالیزم دمکراتیک بمشا به مکا نیزم
حیاتی درون تشکیلات پرولتری مبتنی است."

این که تا چه حد رفیق توکل، معنا و مفهوم واقعی سا زمان انقلابیون
لنین را که چیزی جز حزب کمونیست نمی‌باشد، درک کرده است یا نه؟!
به نظر می‌رسد، با توجه به بحثها ئی که رفیق امین در جزوه ((علیه اکونومیسم))
انجام داده است، به اندازه کافی روشن شده باشد.

درواقع عملکرد تا کنونی کمیته مرکزی ما، بویژه کارنامه تحریفچی
قهاری مانند توکل بخوبی نشان می‌دهد که جا مه عاریتی "سا زمان انقلابیون
حرفه‌ای" امروزی و نیز "حزب کمونیست" کاریکا توری آینده نزدیک
ایشان نمی‌تواند فراتر از داستان معروف "تربچه پوکی" را تداعی کند که
که فقط پوسته سرخ‌رنگ و نازکی آنرا در بر گرفته و از محتواتهی است، دکه
نا قابلی است که نه تنها طبقه کارگریکا رجو و تسلیم نا پذیر بلکه حتی
یک دوجین پروفور خوش تراش و روشنفکر "رضا" مندومعلوم الحال رانیز
ما وی و ملجاء نخواهد بود. تربچه پوسیده‌ای که هما نندیدگی
خیالبا فیهای تا کنونی امثال توکل فقط با ید بطرف "موزه" عتیقه‌های
بدلی جا روشود. آری این جوهر آن چیزی است که ((علیه اکونومیسم))
برملایش می‌سازد.

اما هما‌نطور که می‌دانیم توکل آنقدرها احمق نیست که معنای سخنان
لنین را درک نکرده باشد. بعبارت دیگر، اتفاقاً خود او نیز بی باوری
خویش را نسبت به استدلال‌هایی که بر پایه منطق قیاسی ارائه می‌دهد،
درست‌هما نجاتی مورد "تائید" قرار می‌دهد که به تکرار مکرر در مکرر جملات
فوق‌الذکر دست می‌زند و این اولین چیزی است که به ذهن هر خواننده نسبتاً
آگاهی‌خو‌ر می‌کند...

نه‌رفقا، موضوع از این فراتر است. او با طرح این ادعا‌ها و
تظاهر به اینکه گویا به‌تئوری "سازمان انقلابیون حرفه‌ای لنینی" گرویده
است، تلاش دارد این بار از این راه دلایل واقعی به‌اضمحلال و نابودی
کشاندن بخش‌های وسیعی از سازمان ما را همچنان در پرده‌نگهدار دوی
کفایتی‌های امثال خود را توجیه کند. تا مگر به این وسیله خود او امثال
خود را از زیر بار ضرب انتقاد نجات دهد.

بیا ئید به چند فقره جعل‌سازی در وقایع و حوادث تاریخی مربوط به
ضربات از زبانی او گوش کنیم:

اومی‌گوید اساساً شما ش در خدمت ساختن سازمانی است محدود و
پنهانکار، مرکب از "انقلابیون حرفه‌ای که در گزینش آنها نهایت دقت
بعمل آمده و ادامه‌کاری را در جنبش تأمین‌کنند، سازمانی که خط و مرزهای
کا ملاصریح و روشن آنرا از توده‌ها جدا می‌کند، سازمانی که به قول
لنین "بین‌کسانی که داخل سازمان هستند و کسانی که به آن وابستگی
دارند فرق وجود داشته باشد"، سپس اضافه می‌کند: (و خوب دقت
کنید، تحلیل‌ضربات می‌دهد!)، " روشن است که تاکنون فقدان چنین
سازمانی با چنین خط و مرزهای کاملاً صریح، نه تنها مانع پیشرفت همه
جانبه‌کارها شده است، نه تنها نیروی ما را هدر داده و در مانع فعالیت ما را
محدود کرده است، بلکه، ضرباتی هم که سازمان ما طی این مدت متحمل
شده است به همین مسأله بر می‌گردد." (می‌بینید!!!) و یا "اکنون
فقدان سازمانی منسجم، منضبط، محدود و پنهانکار از انقلابیون
حرفه‌ای که در فن مبارزه با پلیس سیاسی مهارت داشته باشند، به‌رژیم

ارتجاعی حاکم مکان داده است که ضربات متعدد و پی در پی به ما وارد
آورد. "!!!؟" (دقت می‌کنید؟!!)

به هیچوجه مسأله برای امثال توکل این نیست که ما با طبقه کارگر
و مبارزات عموم توده‌ها تا چه حد توانسته‌ایم پیوند برقرار کنیم و تا چه حد
نا موفق بوده‌ایم و این عدم پیوند ما را از دست یا بی به چه امکانات عظیمی
در راستای هدایت و رهبری جنبش و حفظ و حراست از بقای رزمنده‌ها زمان
کمونیستی خویش محروم ساخته و چه ضربات بزرگی را در عرصه سیاسی به ما
وارد نموده است.

رفیق توکل ابتدا مسأله‌اش این نیست که بدلیل مخدوش بودن خط
و مرزهای روشن میان آنهائی که در داخل سازمان با یدباشند و آن
پروفسورها و روشنفکرانی (امثال عطا نوریان ها) که وابستگی بسسه
سازمان برایشان حکم سرگرمی را دارد، تا چه حد ممکن است عوامل تزلزل
و بی ثباتی به درون سازمان رخنه‌کنند و یا به همان میزان هم بقول لنین
"راه نفوذ ژاندارمها" را آسان نماید!! شگرد توکل در آن است که با
وجود آنکه "سوراخ دعا را" اغلب خوب می‌شناسد اما می‌کوشد دلایل واقعی
ضربات تاکنونی را در "سوراخ" دمکراسی فرو کند و لگدمال شدن سانترا لیزم
دمکراتیک در سازمان ما را نیز از همین طریق بپوشاند. حرف او آن است
که: اگر ما ضربه خورده‌ایم فقط با این دلیل بوده است که هوادار را با عضو
مخلوط کرده‌ایم و گرنه آنهائی را که امثال اوگزین می‌کنند و بعنوان
عضودر سازمان مورد نظر خود می‌گمارند اگر تنشان به تن هوادار نرود،
ادامه کاری ما را در جنبش تضمین می‌کنند.

وحشت مرگبار او را از بر ملا شدن حقایق مثل سوهانی که تتمه صداقت
او و امثال او را تراشیده و از بین برده باشد، وادارش می‌کنند تا بی محابا
به جعل تاریخی دست زند، تا آنجا که یک دنیا مقامت و از خود گذشتگی،
جانبازی و فداکاری رفقای بی‌شمار سازمان را که دسته‌دسته بدلیل ندانم
کاریها، اهمال‌ها و گشادبازیهای "سازماندهانی" امثال او به مسلخ
فرستاده شده‌اند، برای پرده‌پوشی بر ضعفهای خود لگدمال کند. پس

طوری و نمود می‌کند که گویا ضربه‌های تاکنونی را از قبل هواداران خود ده‌ایم و علت ضربات صرفاً در هم ریخته بودن مرزبین اعضا و هواداران بوده و حالا هم‌امثال رفیق فرید که علیه بوروکراتیسم پوسیده و علیه منهدم شدن سا‌نترالیزم دمکراتیک اعتراض می‌کنند گویا می‌خواهند با "دمکراسی بازی قلبی" دروازه‌ها را برای نفوذ پلیس باز بگذارند.

برعکس کلی گوئیها و حاشیه‌پردازیهای صدماتیک‌غاز توکل، مسن ترجیح می‌دهد با مروری کوتاه و گذرا بر یک سلسله از بزرگترین ضرباتی که بعد از انشعاب از اکثریت تا کنون به ما وارد شده است، کذب ادعای توکل و "نیات غیر حسنه" و ارا‌از این دروغ پردازیها آشکارتر کنیم:

ضربات شرق تهران :

درگیرودار انشعاب زودرس، یکی از پاصیوترین عناصر پیشگام مرکزی بنام (معین) که توسط بیژن‌گزین شده بود، در راس پیشگام اقلیت قرار گرفت. بعد از شکل‌گیری محلات شرق، با تائید کمیته مرکزی این فردا ز مسئولین بخش یا د شده بود. اگر یک هوادار مثلاً دانش‌آموز هنگام بخش‌اعلامیه دستگیر شده، ضربه‌را به (معین) منتقل می‌کند، او که خود توسط "مرکز انقلابیون حرفه‌ای" با "دقت" گزین شده بود، در خدمت پلیس در آمد و همراه با تیم گشتی و دادستانی اوین راهی خیابانها و مراکز تردد انقلابیون شد و شبکه تشکیلات را تا جایی که توانست بر باد داد. فقدان انضباط امنیتی در تشکیلات علی‌رغم "گورکردن" ضربه، با منحل نمودن بخش یا د شده، باعث شد که معین بتواند از طریق ردگیری همسر رفیق ...، این رفیق را نیز بدست دژخیمان بسپارد. (بعد از ماها).

ضربه رفیق منصور اسکندری :

رفیق منصور بی تردید از ورزیده‌ترین کادرهای عملی جنبش کمونیستی ایران و نیز نویسنده مقاله‌نا تمام "دمکراسی بدوی" بود (۲۶)، نه با "دمکراسی بازی قلبی" میانهای داشت و نه ابدابهنگام ورود ضربه در حال انجام "میتینگ"، جلسه وسیع "و کنفرانس" بود. او و همراهان شهیدش در جریان یک نشست سه‌نفره تشکیلاتی در یک اتومبیل و

صرفاً بدلیل عدم رعایت اصول و ضوابط اعلام شده امنیتی مربوط به تردد و تشکیل جلسات، ضربه خوردند. رفیق منصور عضو مرکزیت سازمان بود اما بدلیل عدم سازماندهی در ستامکانات توده‌ای در کل سازمان، این رفیق نیز از یک مکان حداقل برای تشکیل جلسات بخشی که هدایت آنرا بعهده داشت محروم بود!

ضربات بزرگ اسفندماه:

(احمد عطا اللهی) یک ماه پیش از آخرین دستگیری‌اش، هنگام تردد در شهر، بعلت لورفتن پلاک جعلی ماشینش توسط آگاهی دستگیر می‌شود. این مشاور محترم و منتصب مرکزیت به هنگام دستگیری اسلحه‌کند داشت که هیچ، سیانور نیز همراهش نبود، برعکس با آنکه ظاهراً زندگی مخفی داشت اما گواهی‌نامه اصلی خود را حمل می‌کرد. به‌رحال، در اداره آگاهی با نام و نشان شناسائی شد. قبل از اعزام به زندان سپاه، با اقدام جسورانه یک افسرانقلابی هوادار سازمان، فرار داده شد. همان زمان بی‌روحیه‌گی مفرط او چه توسط پرسنل یا دشمن و چه بوسیله یکی از اعضای تشکیلات که موقع دستگیری با او همراه بود به مرکزیت گزارش شد. همین چندی بعد نیز به مرکزیت اطلاع داده شد که خانواده وی تحت مراقبت پلیس قرار دارد. بی‌آنکه کمترین توجه و کنترلی روی او اعمال گردد، در حالت روحی فروریخته رها می‌گردد. این حالت در جریان تشدید اختلافات با گرایش ترور و سکیستی تشدید می‌شود. طبق گزارشات تشکیلاتی، پلیس با تعقیب ما در احمد که با او قرار ملاقات داشته است، شب ۱۲ اسفند ماه او را که همچنان نه مسلح بود و نه سیانور حمل می‌کرد، دستگیر می‌کند. احمد خائن بلافاصله تسلیم رژیم می‌گردد. اطلاعات گسترده خود را در اختیار رژیم قرار داده همکاری فعال برای دستگیری رفقا و نا بودی سازمان را آغاز می‌کند.

— پاسداران همان شب، به‌خانه رفیق حمید آزادی مسئول توزیع می‌ریزند. او را نمی‌یابند، به‌کمین می‌نشینند، روز ۱۲ اسفند حمید به‌هنگام مراجعه به‌خانه خود درگیر و شهید می‌شود.

- روز ۲۲ اسفند محل شمارش موردتهاجم دژخیمان قرار می‌گیرد. رفقا عباس، امیر و جواد و یک رفیق دیگر طی درگیری مسلحانه و بعد از یک مقاومت دلیرانه به شهادت می‌رسند. محل توزیع جنوب‌نیز که یک کارگاه پلاستیک زنی بود، روز بعد محاصره و چند رفیق محلی دستگیر می‌شوند. همان روز یک یخچال سازی که توزیع غرب بود به محاصره دژخیمان درمی‌آید و رفیق نظام که برای سرکشی به آنجا رفته بود طی درگیری قهرمانانه به شهادت می‌رسد.

روز دیگری همان روز، رفیق شهید کاظم از جلوچا پخانه عبور می‌کند که متوجه وضع غیرعادی می‌شود. مساله را با رفقا مطرح می‌کند (گویا رفقای چاپ) ولی آنها استدلال می‌کنند که چون در توجیه خانه رفت و آمدزیساد بوده است مساله‌ای نیست. رفقا کاظم و خشا پرا برای گرفتن خبر سلامتی احمدخائن به محل زندگی او مراجعه می‌کنند، پاسداران از پیش در کمین رفقا نشسته بودند. طی یک درگیری قهرمانانه این رفقا نیز به شهادت می‌رسند.

تا اینجا علت کلیه ضربات برای رفقای باقی مانده مرکزیت که در تهران بودند نامشخص می‌ماند. در این میان رفیق‌ها دی همچنان به دنبال پیدا کردن احمد است. به یک کتابفروشی که مرکز ارتباطات کمیته مرکزی بود و احمد طبعاً از آن نیز خبر داشت، تلفن می‌زند و سراغ احمد را می‌گیرد. پاسداران از طریق این تلفن برای به مسلخ کشاندن رفیق‌ها دی دام گذاشته بودند. یک قرار به رفیق‌ها دی داده می‌شود. رفیق‌ها دی خوشحال از اینکه احمد پیدا شده است، موضوع را به سایر رفقا اطلاع می‌دهد و می‌گوید که با او قرار گذاشته است، فقط یک مخالفت جزئی با او می‌شود، رفیقی هم پیشنهاد می‌کند که به جای او سر قرار برود اما او نمی‌پذیرد.

در محل قرار، پاسداران که روحیات رفیق را خوب می‌شناختند، بی آنکه جلو بیایند او را به رگبار می‌بندند و به شهادت می‌رسانند. مختصر آنکه علت گسترش ضربه‌ای با این ابعاد هولناک، که موجب

شهادت جمعی از ورزیده‌ترین و برجسته‌ترین رفقای ما شد - که هرکدام در فن مبارزه با پلیس سیاسی هزاران بار بیشتر از رفیق توکل تجربه و مهارت داشتند، و بخش عظیمی از امکانات سازمان را نیز به یغما داد. علاوه بر خیانت آن نارفیق، هیچ چیز جز اطلاعات نامحدود این خائن مبتنی بر درک غلط مرکزیت از اصل تمرکز نبود. هیچ چیز جز عدم رعایت ابتدائی‌ترین اصول انضباط امنیتی در سطح مرکزیت سازمان و عدم دقت نظر در گزین کردن و نیز مبتنی بودن این گزینش بر اعتماد خود سرانه و خالی از موازین و معیارهای حزبی، (ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی) نبود. نهربطی به آنچه توکل به نام درست آنرا "دمکراسی بازی قلبی" قلمداد می‌کند داشت و نه حتی از نقطه ضعف مشخص سازمان در زمینه مخدوش بودن مرز بین اعضای "سازمان انقلابیون حرفه‌ای و توده" هوادار" نشات می‌گرفت. هرچه بود ناشی از لیبرالیزم عنان‌گشایته در قالب یک تمرکز صوری بود.

آری علت اساسی این ضربه ناشی از وجود روحیات عقب مانده محفلی و بقایای جان سخت گرایشات غیر حزبی و انضباط نا پذیر حاکم بر تفکر امثال توکل ها بود.

ضربه کاری اصفهان، بعد از ضربات بزرگ اسفند ماه ۶۰ تهران نیز ناشی از بی توجهی مطلق رفقای سازمانده بخش کاری بویژه مسئول اصلی این بخش یعنی شخص رفیق توکل به ابتدائی‌ترین اصول تلفیق کار مخفی و علنی بود.

سوابق این بخش نشان می‌دهد که نقطه ضعفهای تشکیلات ذوب آهن بویژه شناخته شده بودن بسیاری از فعالین آن بدلیل شرایط پیش از ۳۰ خرداد ۶۰، برای مرکزیت و بخش کاری آشکار بوده است. اما رفیق توکل و امثال او مطلقاً هیچگونه اقدام عملی جهت خنثی کردن ضربه پذیری مشخص بخش مذکور انجام نداده‌اند. بخشی که فعال ترین و آگاه ترین کارگران پیشرو یک قطب بزرگ صنعتی را تحت پوشش و در بر می‌گرفت.

آنچه محرز است پلیس نه از طریق "میتینگ" و "جلسات وسیع" و "کنفرانسها" که به جای خود قابل بحث می‌باشد، بلکه همانا از طریق فقدان نظارت و کنترل تشکیلات به این بخش حیاتی نیز آسیب رسانند. ضربه بزرگ خوزستان، با دستگیری و خیانت اکبر صمیمی آغاز شد. علت دستگیری، ترددا و با ماشین مصادره‌ای و شناخته شده (علیرغم تذکر رفقای پائین تر)، نقض دیسیپلین سازمانی و انضباط تشکیلاتی، به اضافه فقدان هرگونه کنترل و نظارت از طرف مرکزیت بر کار این فرد و تشکیلات تحت اختیار او بود.

برای نمونه شهید محمود که بعنوان مسئول کمیته تشکیلاتی خوزستان در پلنوم سال ۶۱ شرکت داشت، این حقیقت را فاش نمود که برخوردها و انتقادات متعدد و مستدل رفقای تشکیلات منطقه نسبت بسه وضعیت اکبر، از سوی مرکزیت مطلقاً بی جواب مانده بود. بگفته رفیق از جمله ایراداتی که با او مطرح می‌شد، تمرکز بیش از اندازه اطلاعات در نزد او بود که نتیجه اش شا هکار او در به نا بودی کشاندن نه فقط بخش خوزستان بلکه بخشهای دیگری از تشکیلات نیز تهلور یافت. در اشهر خیانت اکبر در رفیق تشکیلاتی در خوزستان و لرستان توسط دژخیمان دستگیر و به جوخه‌های اعدام سپرده شدند (۲۷). روشن است که این ضربه نیز به هیچ وجه از "سوراخ دمکراسی بازی قلبی" مورد نظر رفیق توکل یا مراعات سانترالیزم دمکراتیک وارد نشد. در اینجا نیز دروازه برپاشنه لیبرالیزم عنان گسیخته، بوروکراتیسم پوسیده و محفل‌گرایی مورد پرستش توکل‌ها می‌چرخید.

در آخر بیدشا هکار عثمان خائن را که گزینش امثال او از طرف رفیق توکل بعنوان تزریق خون تازه به عروق تشکیلات توصیف شده بود، مورد توجه قرار دهیم.

تا آنجا که اطلاعات تشکیلاتی نشان می‌دهد این "حرفه‌ای همه فن حریف" که نهایت "دقت" در "گزینش" او از جانب رفیق توکل به عمل آمده بود (!) و در کمیته اصلی "کمیته مقارنمت یکی از شهرهای بزرگ"

سازماندهی گردیده بود. در جریان یک دستگیری سریعاً به خدمت پلیس درآمد، تورپلیسی و شبکه تشکیلات دادستانی را با خود به سازمان نفوذ داد و همانطور که می‌دانیم علاوه بر کمیته محلات سازمان، تعداد زیادی از رفقای سایر بخشها نیز از طریق شبکه مذکور زیر ضرب رفتند.

می‌بینیم که این ضربات نیز ربطی به نقطه ضعفهای مشخص تشکیلات در زمینه روشن نبودن خط و مرز بین هواداران و اعضا نداشت.

با توجه به آنچه گفته شد، آیا جز این است که اگر دیوار چین هم میان "آنهائی" را که در داخل سازمان هستند و آنهائی که به آن وابستگی دارند" جدا کند، مشکل ضربه پذیری حل نخواهد شد. بویژه آیا جز این است که وجود گزین شدگانی از قماش عثمان، عطااللهی، صمیمی، که "گزینش" آنها نهایت بی‌دقتی و نادانم‌کاری و آلودگی گزین کنندگان را به گرایشات محفلی نشان می‌دهد، بالاتر از یک "سوراخ"، حتی دروازه نفوذ پلیس سیاسی را از همان بالونوک هرم تشکیلاتی، پشاپیش گشوده نگه داشته است؟! آیا جز این است که هر چه هست در همین سیاست حاکم "گزینش" و مرکز "گزینش" و طرز تفکری نهفته است که گزینش را بر پایه اعتماد محفلی و حسا بگریهای کاسبکارانه می‌گذارد و نه بر اساس شناخت تشکیلاتی و ارگانیک از فرد، تربیت و ارتقا و بر اساس معیارها و ضوابط حزبی؟! یعنی روشی که مثل یک خط ثابت در تفکر غالب بر کمیته مرکزی ما و در رأس آن شخص توکل موج می‌زند؟!!

خیلی دور نرویم! نزدیک‌ترین نمونه این سیاست، بویژه در یکی از گزینشهای مشعشعانه آنها برای عضویت در کمیته کردستان تجلی بارز دارد که اتفاقاً نخستین شمره این سیاستهای اپورتونیستی "مجموعه حیث المجموع" ظاهراً در خدمت گرایش روبه زوال توکل به "برنشسته" است!..... بیهوده نیست که رفیق توکل زیر بازوی این شمره شیرین زبان خود را گرفته و از طریق دخالت دادن او در مبارزه ایدئولوژیک درونی او را روی "نردبام" "ترقی" قرار داده است.

"رضا" که گویا خیلی دلش برای تهران پرپر می‌زند و تو گوئی "شورا انگیزترین خاطرات حماسی" زندگی سیاسی خود را در این شهر

بزرگ جا گذاشته است ، برای آنکه در این "شرب الیهود" خود را به نواشی برساند و چه بسا راه برگشت به تهران خود را در "فضای" دیگر باز کند ، جان کلام و شیره جان خود را در خدمت دفاع از "بند" ۱۰۱ اساسا مه پیشنهادی "کمیته مرکزی ما" قرار داده است . او بالحن متضرعانه ای می گوید : " یک لحظه مجسم کنید که همه رفقای کمیته مرکزی ما ضربه خورده اند به جز یک نفر که او هم در یکی از مناطق تهران زندگی می کند . حال این یک نفر چه باید بکند و چه می تواند بکند؟! " (نقل از نوشته رضا) "رضا" که همه جا مثل یک طوطی فقط حرفهای "استاد" را جویده نجوی کرده دوباره روی کاغذ آورده است ، با تاکید بر اینکه "زندگی در تهران زمینه را برای هرگونه عبارت پردازیها و خیال پردازیهای روشنفکران مه مسدود می کند" خود چنین پاسخ می دهد :

"جواب این است که اگر با دون کیشوت خویشاوند باشد ، فوراً کنگره را فرامی خواند . اگر هم خستگی به او روی آورده باشد ، دست روی دست می گذارد و منتظر روزهای خوش آینده می ماند . اما چنانچه آن یک نفر کمونیستی مسئول باشد ، به امحیات فعال سازمان و ادامه کاری آن اعتقاد داشته باشد ، انقلابی حرفهای و استواری باشد ، سریعاً ضربات را کور می کند و با انتخاب اعضای علی البدل و ترمیم اعضای ضربه خورده به سازمان ندهی مجدد تشکیلات می پردازد . تقسیم وظیفه می کند ، امور جاری سازمان را پیش می برد !!!" (همان نوشته)

(صدرحمت به ماده ۱۰۱ پیشنهادی کمیته مرکزی ! بدنیست رفیق توکل ماده صد و یک خود را از روی طرح پیشنهادی ایشان تکمیل کند و اختیار انتخاب "اعضای علی البدل" را نیز به "بازماندگان" بسپارد!) یا للعجب! هرکس دیگری اینگونه "حماقه" سرائی می کرد ، می شد حساب صرفناوردی او گذاشت . اما "رضا" از آن هرکس هائی که خود می گوید نیست! ، او نه تنها بوی "تهران" را "استنشاق" کرده است ! بلکه زمانی هم لااقل "دستی از نزدیک در آتش داشته" است . بنا بر این من برای تکمیل "راه چاره" او او اثبات این که همین ماده ۱۰۱ تا چه اندازه می تواند

درانهدام تشکیلات ما نقش داشته باشد، از اومی خواهم لطفاً یک "لحظه" هم "مجسم کنید که هم رفقای کمیته مرکزی ما ضربه خورده اند به جزیک نفر" و آن یک نفر حتماً لازم نیست از تبار "عثمان" ها باشد، فرض کنید از قبیل بخش دیگری از "گزین" شدگان توسط رفیق توکل و یا مانند همان کسی باشد که "عثمان" حکایت خیانت خود را نزد او اعتراف کرد و سرخ اصلی ضربات پلیسی را به دست او داد - البته توجه داشته باشید که زندگی در تهران زمینه را بر هرگونه خیال بافی و عبارت پردازیهای روشنفکرانه مسدود می کند! - حال این یک نفر چه باید بکند؟ و چه می تواند بکند؟ چنین کسی - بخوان چنین "کمونستی مسئول" - شکر خدا! با هیچ "دون کیشوتی" خویشاوندی ندارد که کنگره را فرا بخواند! "هول حلیم" هم برش نداشته است! خیال پردازی پر مدعا هم نیست که انگیزه "کور کردن" ضربات و نجات سایرین به مغزش خطور کند! ، چنین کمونستی مسئول حتماً پایش هم "روی زمین سفت و محکم است!" پس حیات فعال سازمان و ادامه کاری آنرا هم "خدا کریم" است!

این "کمونست بسیار مسئول" چون خیلی "مسئولانه" برخورد می کند،، نیازی هم به مطلع کردن تشکیلات از اطلاعات عظیم خود درباره وجود تور پلیسی و امکان نفوذ شبکه و مزدوران در سازمان قطعاً احساس نخواهد کرد!

آری، چنین "کمونستی مسئول" چون "اکنون میست و دنیا له و روقضا پیا" نیست پس در "انتظار فضای باز سیاسی" و "روزهای خوش آینده"، دست روی دست نمی گذارد، برعکس، چون ابداً "خستگی" به او روی نیاورده است "با همان" پیژاما و کفش راحتی" و یا حتی با پای برهنه، دستها را روی سر می گذارد - جان برکف - از یکی از همان "مناطق تهران" یک راست تا آنسوی مرزها می دود و از فراتر از قیاسها خود را به سواحل اسکا ندیناوی "پرتاب می کند" - جایی که از قضا امکان آرمی شدن و خیال پردازیهای روشنفکرانه و رومان تیک "مسدود" نیست - تا "اگر نتوانسته است" سازمان پرونتاریا را از چنگال دژخیمان برهاند،

لا اقل خود را تا طلوع مجدد خورشید "فضای با زیاسی" از نظررها نیده باشد | آری ، یک لحظه مجسم کنید که سپردن سکان تشکیلات به دست یکی از این قماش "کمونیست های مسئول" چه ثمراتی ببار خواهد آورد .

البته اگر نگوییم "رضا" اما توکل دیگر هیچ نیازی به این "مجسم کردن" ها نخواهد داشت . او خوب می داند که این تراژدی تلخ تبلور مجسم خود را در تشکیلات امروزی ما دارد . بیهوده نیست که امثال توکل در سازمان انقلابیون "حرفه ای" خویش ، پیشاپیش جا را برای چنین "کمونیستهای مسئولی" در کمیته های مورد نظر خود ، خالی می گذارند ! آری ، این واقعیت "مجسم فقط جلوه ای ، بلکه فقط جلوه ای از آن اپورتونیزم تشکیلاتی است که به جای انتقاد بیرحمانه و کمونیستی نسبت به چنین "کمونیستهای مسئولی" فقط ، ضعف آنها را برای هر چه ————— ضعف تر و حقیر تر کردن آنها و خالی کردنشان از هر چه در آنهاست و تبدیل آنها به پله های "ترقی" و "تشخص" مطلوب خود کنکاش می کند ! . اپورتونیزی که برای چگونه ضعفها سرپوش می گذارد تا پوشش چهره واقعی خود باشند .

اپورتونیزم تشکیلاتی حاکم بر مشی سازمانی امثال توکل ، از تشکیلات کمونیستی ، یک دستگاه بوروکراتیک می سازد و از انقلابیون حرفه ای ، "حرفه ای" های "انقلابی" -- پروفیسورهای بزدل ، و روشنفکران لیبرالی که "عملکردهای" واقعیشان شرم انگیز است -- اما گفتند -- دروغین آنها همانند خود توکل و هم انگیز ، سرخ و چه بسا آتشین ! . آری ! پیروزی پرولتاریا ، البته که یک قانون است ! اما / مادام و تا آن هنگام که بقایای همه و هرگونه تفکرات محفلی از سازمان ما رو بیده نشده باشد ، مشی اپورتونیزی سازمانی همانگونه که در همه احزاب کارگری ، در تشکیلات مانیز جنبه "ناگزیر" دارد .

این مباحثه نیز ادامه دارد .

سعید (حماد) - آذر ماه ۶۴

۱ - طبق قرارهای سازمانی ، می باید چهار سال پیش از این مباحثات کنگره منتشر شود که تا کنون اینکار صورت نگرفته است و حتماً امثال رفیق توکل ، علت این وقفه چهار ساله را ، در کنگره آتی سازمان توضیح خواهند داد .

۲- در کنگره اول ملی نامه ای که توسط "مسئول نظامی" سازمان خوانده شد و از طرف چند رفیق از جمله شهید کاظم مورد پشتیبانی قرار گرفته این حقیقت که رفقای مرکزیت آن زمان بجای برخورد اصولی به مسائل رفیق اسکندر و انتقادات معین وی پیرامون سازماندهی و تاکتیکهای آن دوره ، او را متهم به بریدن ، فقدان روحیه و مزرخفاتی از قبیل رد مشی کرده بودند ، افشا شد و مورد نکوهش قرار گرفت . عین نامه و مباحثات در اسناد کنگره مضبوط است ! البته رفیق اسکندر بعد از شهادتش توسط همان رفقای مرکزیت به لقب کبیر (که شایسته اش بود) مفتخر شد .

۳- به قطع نامه های کنگره در زمینه مورد بحث مراجعه کنید .

۴- مراجعه کنید به مباحثات کنگره و پلنوم پیرامون بحران تشکیلاتی و مبارزه با ایدئولوژیک درونی و بیرونی . برای نمونه ، کنگره علاوه بر انتخاب یک هیئت هدایت کننده برای بولتن مباحثات علنی که می بایستی حداکثر هر دو ماه یکبار منتشر ریابد ایجاد ارگان مباحثات داخلی را را نیز به تصویب رساند . بعد از اخراج یا "فرار" (الف-ر) رفیق توکل همه کاره مطلق العنان این ارگان هم شد . جزیک مورد ، هرکس چیزی برای انتشار به او سپرد ، به بهانه های مختلف یا از انتشار آن سرباز زد و یا نوشته اش وسیله ای برای تصفیه او شد . نمونه : رفتار استوده ، یدی ، بابک .

۵- مسئولیت این کمیته بعد از ضربات سال ۶۰ بار رفیق توکل بوده است

۶- رفیق توکل که تا زگیها خیلی خود را شیفته سازمان انقلابیون حرفه ای نشان می دهد ، ظاهراً در این راستا ما در واقع برای "تضمین ادا مه کاری" خود در زمینه شان خالی کردن از زیر بار ضرورت ارائه یک

تحلیل جامع و مبتنی بر گزارشات عینی درباره علل واقعی ضربات ، طی مقاله تحریف آمیزی در نشریه "کار" شماره ۱۹۴ ، بی سروصدا طرح تشکیلاتی قبلی مرکزیت را که "کمیته های مخفی مقاومت" بر اساس سببش سازماندهی شده بود پس میگیرد و علت ضربات را به عدم توجه رفقای کمیته اصلی یکی از شهرهای بزرگ ایران نسبت داده است ، تا به این وسیله قضیه را فیصله یافته اعلام کند .

الف- رفیق اشرف (مسئول قبلی محلات) در پلنوم سال ۶۰ گزارش داد که : "سازماندهی این بخش طبق طرح تشکیلاتی که با رفقای مرکزیت روی آن به نتیجه رسیده بود"ند به اجرا درآمد . البته رفقای کمیته اصلی ، نظر موافق روی طرح داده بودند .

ب- رفقای کمیته مرکزی در طرح سازماندهی خود کمیته های مخفی مقاومت را مخلوط کرده بودند .

پ- مهمترین موضوعی که نظر رفقای شرکت کننده در پلنوم را در رابطه با این بخش به خود جلب می کرد ، چگونگی رابطه سازمان انقلابیون حرفه ای و کمیته های مخفی مقاومت ، گروه های هوادار و نقش آنها در این سازماندهی و بویژه وضعیت امنیتی تشکیلات بود . بویژه از آنجا که وظیفه این بخش سازماندهی مبارزات توده ها و تشکل اقشار غیر پرولتری خلق در کمیته های مخفی مقاومت بود .

بحث های پیرامون سیاست های رژیم در زمینه ضربه زدن به سازمان از طریق این بخش صورت گرفت که بدلیل عدم دسترسی به فاکتهای روشن نتیجه گیری مشخصی درباره سیاست پلیسی رژیم بدست نیا مد و بطور کلی سیاست نفوذی و نیز تعقیب و مراقبت عنوان شد . گزارش مکتوب پلنوم در این زمینه با عبارت زیر پایان میابد :
از سوی دیگر عده ای از رفقا معتقد بودند که این تشکیلات به علت گستردگی و انبوه وظایف شدیداً ضربه پذیر است .

تذکره : هیچکدام از این "عده ای از رفقا" از رفقای مرکزیت نبودند . ضربات وارده به این کمیته ابداً بدلیل نقطه ضعف آن ، یعنی

آنچه رفیق توکل آنرا مخدوش بودن مرزها و دارو عضو سازمان انقلابیون حرفه‌ای می‌خواند، نبوده‌است بلکه یکی از دلایل یا شاید دلیل اساسی، همانا وجود شخص خائنی بنام عثمان (محسن) - اسم مستعار وی - بود. این فرد توسط رفیق توکل گزین شده بود و بعنوان عنصری مورد اعتماد جهت سازماندهی در کمیته اصلی در اختیار رفیق اشرف قرار گرفته بود. از قرار معلوم او یکبار دستگیری می‌شود. قول خیانت و همکاری می‌دهد و شبکه‌های دست‌اندر کار را از بالا به تشکیلات وصل می‌کند. در اشرافیت این شخص آن بخش بکلی زیر ضرب می‌رود و در چند مسورد رفقای بخش‌های دیگر نیز از طریق همین ارتباط‌های آلوده ضربه می‌خورند. هنوز که هنوز است نام و نشان واقعی این فرد در سطح جنبش اعلام نشده است.

۷ - بعید از این نظر که تصادفات و "توازن قوای" تصادفی جریان انتصابات مرکزیت اگر نبوده، چه بسا بیژن خائن همان بلائی را بر سر توکل و امثال او می‌آورد که او دستیارانش بر سر او آوردند و او را تاوان گناهان مشترک خود کردند و پیرونده را با بیگانی!!

۸ - از ناله‌ها سال به ما رکس. چه باید کرد؟

۹ - جزوه "پورتونیسم راست اینبار..."

۱۰ - گزارش بازرسی کمیته کردستان.

۱۱ - در تاریخ ۲۵ شهریور ماه رفیق فریدنقد اساساً مه‌پیشنهادی را به مرکزیت ارائه داد. کمیته مرکزی ۲۸ شهریور توطئه "بازرسی" را بعنوان اولین پاسخ در برابر کمیته کردستان قرارداد، سپس بفاصله چند روز پس از ارائه جنبش - جزوه توکل و فرید در الماق به هم، نتایج این بازرسی کذائی بمثابه مکمل نظر توکل به تشکیلات داده شد.

۱۲ - بعد از نزدیک به چهار سال که رفیق عباس توکل (بقول خود) در "گوشه‌ای از کردستان لم داده‌است" و برای نمونه سابقه مشارکت در یک حرکت جمعی، از جمله سرود خوانی را، مطلقاً نداشته‌است امروز که می‌بیند تمایلات اپورتونیستی، پسیفیستی وی بر توده تشکیلات آشکار

می‌گردد به صرافت سرود خواندن افتاده است ، روزی دوسرود!

۱۳- سه سال پیش در جریان مباحثات پلنوم ، همین رفیق توکل در مقابل این سوال همگانی که چرایی یکسال پس از کنگره ، هنوز اساسنامه مصوبه ، در تشکیلات پیاپی پیاده نشده است ، می‌گفت : "بخاطر ضربات و اختلافات و کارشکنی های جریان تر و تسکستی ، ما نتوانستیم "اساسنامه" و "آئین نامه" در سازمان پیاده کنیم . اما اکنون (دیگر) بر اساس اساسنامه و آئین نامه حرکت می‌کنیم و هر رفیقی وظایفش را انجام ندهد وضعیتش روشن خواهد شد . (تمام ادراک او از اساسنامه همین بود) با پدمصوبات کنگره برای تشکیلات روشن شود..... در مورد اساسنامه (عدم اجرا و عدم ارسال آن به تشکیلات) انتقاد به ما (مرکزیت) وارد است . اما واقعیت اینست است که اصل اساسنامه کنگره از سوی چهار رفیق قرار بود برای ما فرستاده شود ، که نشد ! نسخه ای که پیش ما بود جادگی داشت و امکان چاپ آن نبود" (فی المجلس یکی از رفقا که یک نسخه از اصل اساسنامه را در اختیار داشت به پلنوم ارائه داد . رفیق توکل نیز توضیح داد که در اختیار دارنده دست تکثیر است) .

همچنین پلنوم پس از جمع بندی مباحثات پیرامون مسائل تشکیلاتی ، بر ضرورت ارسال اساسنامه بدرون تشکیلات و اقدام جدی در جهت به اجرا گذاشتن آن (طبق مصوبات کنگره تا کیدورزید . مرکزیت این نظر را همراه با سایر جمع بندیها پذیرفت و بامثال به تصمیمات و قرارهای سازمانی به تشکیلات اعلام نمود . اکنون رفیق توکل علاوه بر آنکه این حقایق را به طاق نسیان سپرده است ! در عین حال به روشن ترین وجه نشان میدهد که انتقاد از خود امثال او در سه سال پیش - در رابطه با اهمیت اجرای اساسنامه نیز صرفاً یک پوشش برای پنهان نمودن نظریه تقدم "مضمون" بر "شکل" بوده است .

۱۴- مرور مجدد در قطعنامه های کنگره ، بویژه در ارتباط با وظایف و تاکتیکیهای ما " و نیز در رابطه با اشتباهات و نقایص سازمان و کار در رهبری آن ، مندرج در قطعنامه های مذکور ضروری است .

۱۵- قطعنا مه مصوبه کنگره در باره نقایص و اشتباهات سازمان و کادر رهبری آن با این جملات پایان می‌یابد:

"کنگره با آگاهی به این واقعیات که بخش مهمی از اشکالات فوق (۸ مورد اساسی) بدلیل نداشتن ضوابط و مناسبات معین و سازمان دادن تشکیلاتی (اساساً سه...۰۰) بروز کرده است، ایمان را سنج داد و در کده بر پایه دستاوردهای عظیم و رهنمونهای گرانبهای این مجمع عالی، سازمان اشتباهات و خطاهای خویش را تصحیح و در جهت اهداف اصولی و انقلابی خود، گامهای بلندی را به پیش برداشت" کنگره بر مبنای "اعتماد فریقانه" زمام امور سازمان را به همان رفقاءئی سپرد که به خطاهای خود اعتراف کرده بودند.

۱۶- بدلیل اهمیت موضوع و ضرورت برخورد همه جانبه به عملکرد کمیته مرکزی کنونی و برای آنکه روشن شود که ما اکنون در کجا ایستاده ایم و تا چه حد عقب گرد داشته ایم؟! لازم است انتقادات تاریخی کنگره اول به کمیته مرکزی را بعنوان یک نمونه مشخص مدنظر بگیریم:

"...ج: در باره نقایص و اشتباهات سازمان، کنگره در زمینه نقایص و اشتباهات سازمان بویژه کادر رهبری آن به نتایج زیر رسید:

۱- سازمان بدلیل فقدان هدف و نقشه‌ی معین برای مداخله در مبارزه طبقاتی، دنباله رو حوادث بوده، رشدی رویه کرده، و همچنین انرژی و نیروهای بسیاری را هدر داده است. در این رابطه رهبری سازمان تلاش مسئولانه لازم را برای رفع این نقص اساسی بکار نبرده است.

۲- سازمان به مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی بمثابه امری تصفیه کننده و عامل وحدت بخش بهائی نداده و آنرا به فراموشی سپرده است.

۳- اصول اصلی کار تشکیلاتی (یعنی سانترالیزم دمکراتیک)، انتقاد و انتقاد از خود، دیسپلین... بر فعالیت سازمان بطور آگاهانه و سیستماتیک ناظر نبوده است.

۴- رهبری سازمان دژکلیه زمینه‌ها مسائل را تنها رفع و رجوع کرده است و بویژه در برخورد با بحران سازمان و جنبش برخورد درستی نکرده است. گرایشات سکتاریستی در

رهبری سازمان عمل کرده است و بویژه خود را در عدم احساس مسئولیت درقبال وحدت جنبش کمونیستی نشان داده است. ۶- رابطه زنده‌های بین رهبری وکل سازمان با توده‌ها وجود نداشته است و از این جهت از انرژیها و استعدادهای رفقای تشکیلات به‌تحوشیسته‌ای استفاده نشده و تجربه‌های سازمان به‌آنها منتقل نشده است. ۷- به‌آموزش و تربیت کارهای بی‌توجهی کامل شده است. ۸- تدوین برنامه‌مطروحه در کار شماره ۸۷ بمثل با اقدامی بلندپروازانه و غیرواقعی بینانه در دستور کار سازمان قرار گرفت.

۱۷- چهار سال قبل کنگره سازمان توجیحات فعلی رفیق توکل را به عنوان حقایقی معتبر قبول کرد و رهنمون داد. (زیرنویس قبلی). ولی آیا کنگره‌آتی نیز این توجیحات را معتبر خواهد شناخت؟
۱۸- لنین، یک‌گام به‌پیش ...

۱۹- حزب توده با چنین معیارهای اساسنامه‌ای از سال ۱۳۲۳ تا سال ۱۳۶۱، که با شوکت و جلال کنگره‌سراسری خود را در تلویزیون جمهوری اسلامی به‌معروض نمایش گذاشت، خیال رهبران خود را بکلی از "دمکراسی با زیبای قلبی" راحت کرده بود.

۲۰- گویا رفقای کمیته مرکزی شنیده‌اند که لنین و بلشویکها در کنگره ششم حزب خود یعنی در اوت ۱۹۱۷ تغییرات معینی در اساسنامه حزب داده‌اند و مثلاً به جای نصف اعضای تقاضا کننده کنگره فوق العاده، اعضای کنگره قبلی را قرار داده‌اند و البته با اینکار اهمیت مرکزی دمکراسی پرولتری را مورد تأیید قرار داده‌اند. اما رفقای کمیته مرکزی عمداً به این موضوع کاری ندارند که در همان اساسنامه حق تشکیل کنگره توسط کمیته تشکیلاتی منتخب همان اعضای نیز در صورت استنکاف کمیته مرکزی از تشکیل کنگره، به رسمیت شناخته شده است.

۲۱- از قرار معلوم حوادث حافظ تشکیلات است.

۲۲- همسر مهدی سامع نیز، در عهد خود، با تصویب مرکزیت و بدون صلاحیت‌های لازم، مشاور و عضو علی‌البدل کمیته مرکزی شده بود.

۲۳- بسته به شرایط ، چه بسا واحدمانی "موقت" ابدیت باشد .

۲۴- این پیشنهادات می‌تواند بامشابه اصلاحاتی در طرح پیشنهادی و اصلاحی رفیق امین بر اساس نامه مصوبه کنگره اول که ضمیمه نوشته وابسته تشکیلات داده شده است نیز تلقی گردد .

۲۵- رفیق توکل در صفحه آخر نوشته اش (در نقد نوشته رفیق فرید) در حالیکه می‌گوید بکلی از "مهلکه" وارد شدن در مسائل مطروحه توسط رفیق فرید فرار کنند ، برای سرپوش نهادن بر این فرار شرمگینانه مدعی می‌شود که رفیق مذکور وارد جزئیات انتقادات شده و "سوالات بی‌سروتهی" را مطرح کرده است که گویاناشی از بی‌اطلاعی و ناآگاهی وی می‌باشد . سپس متکبرانانه می‌افزاید "با کسی که هنوز نفهمیده است که سال... اعتبارنا مهربطی به بررسی عملکرد مشخص مرکزیت در کنگره ندارد و باید ذکر این ماده از اساس نامه که می‌گوید "اعضای کمیته مرکزی سازمان حق شرکت در کنگره عادی و اضطراری را بعنوان یک نماینده با حقوق کامل دارند و احتیاجی به تصویب اعتبارنامه آنها نیست" سوال می‌کند ؛ "این احتیاج را چه کسی تعیین می‌کند . کمیته مرکزی یا کنگره ؟ ! چرا و به چه دلیل اعضای کمیته مرکزی در کنگره منتخب خود مصونیت پارلمانسی دارند... " وارد بحث جزئیات شدن کاری عبث و بیهوده است . توکل " اینک اعضای کمیته مرکزی نه بعنوان یک نماینده بلکه همانا بامشابه عضوهای کمیته مرکزی دارای حق رای ، بامشابه یک شرکت کننده رسمی در کنگره شرکت می‌کنند و "اعتبارنامه آنها با آرای شرکت کنندگان در کنگره قبلی به تصویب رسیده است... " یک چیز و اینکه رفیق توکل به این سوال ساده پناه می‌برد و آن جهت استتار راه فرار خود استفاده می‌کند ، آنهم روشن است . چیزی که اتفاقا با طرح این سوال از جانب رفیق فرید با یدروشن شود همانا دلایل بروزاین سوال در بسیاری اذهان است که فکر می‌کنم با ذکر یک نمونه از رویدادهای تاریخی کنگره اول از "شاهکار" های "آگاهان" و "مطالعینی" مانند رفیق توکل روشن خواهد شد :

میدانیم که "جیدر" یکی از بنیان انشعاب زودرس ، عضو کمیته مرکزی

سازمان و ازا عضای "مستعفی" بوده که "کنگره اول با آنها تعیین تکلیف کرد". علی‌رغم آنکه از مرکزیت استعفا کرده بود، استعفای او پذیرفته نشده بود و کنگره از او خواسته بود که در کنگره حاضر شود و همراه با سایرین درباره عملکرد کمیته مرکزی از زاویه مسئولیت فردی و جمعی پاسخگو باشد. آن زمان در کنگره از موضوع اعتبارنامه (ونه آگاهانی مانند رفیق توکل!) آن نبود که آیا فردی که در کنگره حضور داردومی خواهد در مباحثات آن با حق رای شرکت کند، عضو سازمان است یا نه، نماینده واقعی فلان ارگان هست یا نه، و چگونه انتخاب شده و مثلاً یادداشت‌ها بوی مراعات آئین نامه شده است یا نه، منظور از تصویب اعتبارنامه به جای اعتبار تشکیلاتی، اعتبار شخصی و صلاحیت فردی و "خانوادگی" یعنی خوش مشرب بودن یا ^{مشراب} شراب بودن شخصی القا شده بود (توسط آگاهان!) این بدآموزی زیر نظر برخی رفقای آگاه "ترما از جمله رفیق توکل، باعث شد کلیه اعضای کمیته مرکزی از جمله حیدر در رابطه با اعتبارنامه مورد "مداقه" قرار گیرند و "اعتبار" سنجی شوند. حیدر از جمله کسانی بود و شاید تنها کسی بود (از میان همه شرکت کنندگان) که علی‌رغم بی اساس بودن کلیه "اتهامات" وارده، اعتبارش تصویب نشد. بعد از کنگره، نتایج این سنت غلط با افتخار در نشریه "کار" زیر نظر رفیق توکل درج گردید. حال چرا آگاهان و مطلعین "چون توکل در برابر این سوال ساده رفیق فریدوجه بسا مثال او که به آن "افتخار" آگاهان در نشریه فکرمی کنند و از رفیق "مطلع و آگاه" خودمی پرسند که چرا اعتبارنامه حیدر عضو "منتخب" مرکزیت بعد از قیام، فرداقلیت در کمیته مرکزی پیش از انشعاب و منتخب پلنوم اقلیت در استان‌ها انشعاب به نظر خواهی گذاشته شد؟ و حالاً این امر از رسمیت افتاده است؟ اینگونه جواب می‌دهند؟؟. این همان حکمت "پنهانکاری" در طریقت توکل ما است که می‌کوشد بر روی همه چیز سرپوش بگذارد و گرنه "الحق" چه جای بحسب پیرامون چنین ماده‌ای در یک اساسنامه؟!

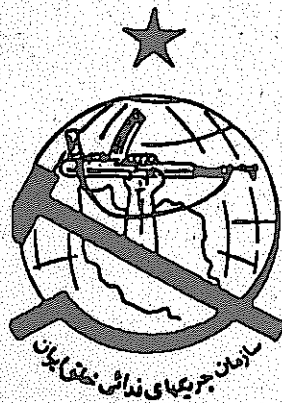
۲۶- بخش دوم مقاله یاد شده، بقول خود رفیق می‌بایست سانترالیزم

بوروکراتیک را نقدکننده بدلالی که هیچگاه برای ما روشن نشد
همچنان ناتمام مانده ماند. چه بسا یادداشتهای اولیه این نوشته
نزدرفقا موجود باشد!

۲۷- رفقای کمیته مرکزی کلیه ارتباطات لرستان را هم با یک کاسه
کردن این دو منطقه به اکبر سپرده بودند. اونیز همه آن ارتباطات را بی
کم و کاست در اختیار پلیس نهاد.

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com



از انتخارات سازمان جریکهای فدائی خلق ایران